

بررسی فشرده و جامعی (۹۵ مسئله)

التقاط و التقاطیها

ع - مقدّم

فهرست مطالب

نحو گروهها	صفحته	۵
در این کتاب چه می جوئیم؟	»	۶
۱-ال تقاطی به چه کسی می گویند؟	»	۹
۲-آیا مکتبهای التقاطی سابقه تاریخی دارند؟	»	۱۱
۳-انگیزه گرایش‌های التقاطی	»	۱۴
الف: الزامهای خاص محیط	»	»
ب: ناسائی فرضی یا واقعی یک مکتب	»	۱۶
۴-مکر التقاطی بودن عیب است؟	«	۱۹
۵-تفسیر به رأی ابزار کار التقاطی ها	»	۲۱
پیوند زدن اسلام با مارکسیسم	»	۲۹
انگیزه پیدایش این گروه ها	»	۳۱
آیا سازمان مجاهدین خلق التقاطی است؟	»	۳۷
رگه های التقاطی در ایدئولوژی سازمان	»	۴۱

۱۴۵	»	دیالیکتیک و جهان بینی اسلامی
۱۴۹	»	جهان بینی توحیدی
۵۱	»	تلash برای نجات دیالیک تیک
۵۶	»	بمث و برسی
۶۴	»	تضاد در چهار چوب توحید !!
۶۷	»	سازمان و اقتصاد ما(گسیستی
۷۷	»	طلوع ما(گسیسم از قلب اسلام ناب
۸۱	»	۵- شعارها و آرم‌های التقاطی و همگونی تعبیرات
۸۷	»	۴- موضع گیریهای سیاسی و عملکردگاهای التقاطی ها
۹۹	«	مسئله آرمها
۱۰۲	»	موضع ما در برابر اینگونه گروهها

نمودارها

بسم الله الرحمن الرحيم

در این کتاب چه می چوئیم

از پدیده های بسیار قابل مطالعه از پیروزی انقلاب ، نمو سریع «گروهها» و «گروهگاهای» سیاسی بود که در مدت کوتاهی بخش مهمی از دانشگاهها و مدارس را بر گرفت و تا پیش از آنکه گشودیم شاخ و برک و ریشه های خود را تقریبا همه جا گستردده ؛ و هر کدام برای خود تشکیلات و دفتر و سازمان و بازوی سیاسی و نظامی درست کردند.

این گسترش و نمو بی سابقه- با توجه به این واقعیت که ملت ما سالیان دراز در بند و زنجیر بود و حق تشکیل یک گروه سیاسی و یا هتی بمحض و گفتگو در این زمینه را نداشت- پیز غیرمنتظره ای نبود.

جهان پر شور و انقلابی و پر احساس و درس فوانده که سالها تمدید شده بود و نه تنها شخصیت سیاسی که شخصیت اجتماعی و هتی انسانیش را در هم شکسته بودند هنگامیکه از آن قفس آزاد شده ؛ بطور طبیعی - و با نهایت هرص و ولع - به این گروهها جذب میشود.

اما همانگونه که دیدیم چون تشکیل یا توسعه این گروهها با عجله

در این کتاب په می مولیم

و دستپاپگی توأم بود ، و بخلافه ضد انقلاب چشم امید به نفوذ در این گروهها و گروهکها دوخته بود تا از احساسات پاک جوان در مسیری که خود میخواست بهره گیری کند سبب شد که این گروههای سیاسی، بعد از انقلاب ، به یک نوع از زوای اجتماعی (وی آورند ، و مساله اساسی و مهمی را که جامعه ما بعد از انقلاب با آن (وبرو بوده و هست- یعنی سازندگی ویرانیهای عمر شاهنشاهی و ویرانیهای که در هر انقلابی فواه ناخواه وجود فواهد داشت- به دست فراموشی بسپارند ، و در خود فرو روند و صحنه دانشگاهها به طور کلی ، و مدارس تا حدودی ، را میدان مشاجرت و جروبهای سیاسی سازند ، و نتیجه این شد که بخش مهمی از فعالترین و سر زنده ترین نیروی جامعه ما که بازوی اصلی انقلاب را تشکیل میدادند تدریجاً از توده مرده جدا شوند ، و در حالی که کارگاهها و کارخانه ها و مزارع ما نیاز شدید به نیروی متخصص کارآمد داشت که در عین مبارزات سیاسی ، دستگاههای تولید از کار افتاده و مرده را جان بفشد و از خطراتی که محاصره اقتصادی دشمن برای او ایجاد کرده بود برهد ، بصورت تماساپی درآمدند.

و سرانجام ؛ این کار منتهی به تعطیل دانشگاهها و برهیده شدن تشكیلات آنها از ممیط دانشگاه گردید که با نهایت تأسف ضایعات فراوانی داشت که احتمالاً قابل اجتناب بود ، ولی بهرهمال برهیده شدن آنها با توجه به وضع خاص و بافت ویژه اجتماع ما قابل اجتناب نبود. مجموع این مسائل مس کنگاوری توده های وسیع مردم را از قشرهای مختلف برای شناخت این گروهها ، مخصوصاً آنها که متهم به

ال تقاطعی و الت تقاطعی ها

«ال تقاطعی بودن» هستند و پر جماعت ترین آنها را تشکیل می دهند، برانگیفت، و سؤالهای زیادی را ترسیم کرد که قسمت عمده آن مربوط به همان گروه الت تقاطعی بود چرا که ماهیت و گرایش اصلی آنها بیش از دیگران ناشناخته مانده بود.

سؤالات از این قبیل بودند:

ال تقاطعی بودن یعنی چه؟ و بیانگر چه نوع گرایشی است؟

- اصولا چه عیوبی دارد که انسان طرفدار یک مكتب الت تقاطعی باشد؟

- آیا مكتب الت تقاطعی مكتب نوظهوری است و یا اینگونه مكتبها سابقه تاریخی نیز دارند؟

- این گروهها از نظر تزفلسفی تابع کدام مكتبند؟ از دیدگاه اجتماعی چه نوع گرایشی دارند؟ مكتب اقتصادی آنها چیست؟ و سرانجام در عرصه سیاست جهانی پیرو کدام فتند؟

- و با اینکه بین آنها جوانان پاکدل و مجاهد و مبارزی را می بینیم که شاید فریب در باغهای سبز را خورده اند، وظیفه ما در برابر آنها چیست؟

آیا می توان همه آنها را متهم به انحراف عقیده و تعقیب خطوط ضد انقلابی کرد و از طریق افساگری و تسلیم به زور همه را بلا استثناء گویند؟

یا باید از طریق بمقتضای منطقی (بمثلهای مساب شده؛ مستدل و آزاد) به روشنگری پرداخت؟...

اینها و مانند آن سؤالاتی است که در نظر داریم در این بحث

التقاطی به چه کسی می گویند؟

تحقیقی - دور از جنجال و مبارزات غیر منطقی و فشونت بار که سلاح آن اتهام و شایعه پراکنی و وصله چسبانی، و نتیجه نهائیش چیزی جز تشدید تضادها و افزایش فاصله ها و تعصبهای نیست - به یاری «الله» تحقیب کنیم و به بحث و بررسی عنوانین زیر پردازیم.

* * *

۱- التقاطی به چه کسی می گویند؟

«التقاط» چنانکه از مفهوم لغوی آن برمی آید به معنی جمع و جوړ ګردن و برپیدن است و در مصطلح بحثهای فلسفی (وز، به مکتبی گفته میشود که یکپارچه و یکدست نیست، بلکه هر بخش از ایدئولوژی خود را از مکتبی گرفته البته از مکتبهای متضاد که در میدان مبارزه در برابر هم و (ویا) اوی یکدیگر قرار دارند. (دقیقت کنید)

مثل «تومید» و «شرک» دو مکتبند که کاملا در مقابل هم قرار دارند حال اگر کسانی پیدا شدند که نیمی از مکتب تومید گرفتند و بقیه را از مکتب شرک و بهم آمیختند نتیجه آن یک مکتب التقاطی خواهد بود.

بنابراین بهره گیری از این مکتب و آن مکتب و یا اقتباس از نظرات فلاسفه مختلف؛ قدیم و جدید؛ شرق و غرب؛ به تنها ی دلیل بر التقاطی بودن نیست؛ التقاطی بودن هنگامی در باهه مکتبی صدق میکند که از چهارچوب-های مختلف؛ الگوهای نامتعانس؛ محیا رهای متضاد؛ و گرایشهای متناسخ تشکیل شود؛ و طبعاً «آمیزه» و «محمومی» ناهماهنگ بوجود می آورد.

التقاطی و التقاطی ها

منتها این ناهماهنگی در بسیاری از موارد در برخوردهای نفسین- مخصوصاً برای آنها که سابقه مطالعات مکتبی پندانی ندارند - محسوس نیست؛ حتی گاه احساس می‌شود که از انسجام لازم برخوردار است اما مطالعات بعدی نشان می‌دهد که این ظاهر ابتدائی با واقعیت تطبیق نمی‌کند.

بنابراین آنها که برای دفاع از خود در برابر اتهام التقاطی بودن فوراً می‌گویند این که مهم نیست بسیاری از مکتبهای متوجه التقاطی هستند؛ التقاط از نقاط مثبت و کراساز پند مکتب، و شما همه التقاطی هستید زیرا شما هم از نظرات فلاسفه و دانشمندان مختلف استفاده می‌کنید و آنها را با افکار مکتبی خود می‌آمیزید، در واقع یا معنی التقاطی بودن را نمی‌دانند؛ یا برای اغفال ساده لومان دست به چنین مانورهایی می‌زنند چرا که اساس التقاط؛ آمیختن مکتبهای متضاد و ناهماهنگ با یکدیگر است نه هر گونه اقتباس.

و از اینجا نیز روشن می‌شود که حتی اگر کسی ۹۹ قسمت از مکتب فویش را از یکجا و یک درصد آنرا از مکتب مخالف و نامتناسب بگیرد او هم التقاطی است، و با این بیان بسیارند کسانی که در واقع التقاطی هستند و خودشان هم شاید کاملاً توهه ندارند.

قرآن می‌گوید : و ما یؤمن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون.

«اکثر آنها در عین اینکه ایمان به الله دارند مشرکند» (یوسف آیه ۱۰۶).

*

*

*

التقاطی به په کسی می گویند؟

۲- آیا مکتبهای التقاطی سابقه تاریخی دارند؟

این سؤال یک سؤال جدی است که آیا بهره گیری از روش «التقاط» برای تشکیل سازمانها و گروههای سیاسی مکتبی از ویژگیهای «عصر» یا «محیط» ماست و یا در گذشته تاریخ نیز با چنین گروههایی بروخورد می کنیم؟

پاسخ این سؤال کاملاً مثبت است؛ اگر این تاھ و این اصطلاح فلسفی تازه باشد (که هست) اما این روش پیز تازه ای نیست و ما در تاریخ فلسفه و وذاهب با گروههای متعددی بروخورد می کنیم که به تمام معنی التقاطی بوده اند فی المثل :

۱- مسلک تصوف بطوری که میدانیم ریشه های آن از قدیمی ترین ایام در میان هندیان و یونانیان بوده و در قرن دوم هجری با گسترش اسلام و آغاز ترجمه کتابهای اقوام دیگر، همراه بسیاری از عقاید گوناگون به محیطهای اسلامی راه یافت.

تصوف به خاطر زهد گرائی منفی اش که با زهد اسلامی هیچگونه مناسبت نداشت، و بخاطر انزواهی اجتماعی اش که نقطه مقابل تعلیمات اسلام بود؛ و به خاطر اعتقاد به وحدت وجود (وحدت مصدق و مجدد)؛ و بخاطر گرایش شدید به مسئله کشف و شهود و بی اعتمانی به استدلالات عقلی، و بخاطر محاب دانستن علم، و بخاطر بسیاری از تضادهای دیگر که جای شرح آن نیست؛ با مبانی و تعلیمات اسلام مسلمان همانگ نبود.

ولی آنها که این گرایش را می خواستند در محیطهای اسلامی

التقاطی و التقاطی ها

ترویج کنند دست به آنچنان التقاطی زند و آنچنان مجموعی ساختند که خودشان هم در تفسیر بسیاری از مسائلش ماندند. بنابراین مسلک تصوف یک مسلک کاملاً التقاطی بود (۱)

۲- بعضی از مکتبهای فلسفی که عیناً از فلسفه یونانی گرفته شده بود و در همین تاریخ و شرایط، به محیطهای اسلامی (فنه) کرده بود؛ و برای بعضی از دانشمندان اسلامی جالب و جاذب بود، طرفداران خود را وادار به استفاده از روش التقاطی کرد، تا بخششائی از اسلام (۱) که متناسب با آن چهارچوب فلسفی بود تلفیق کنند و مکتبی را که مورد نظرشان بود از این مجموع بسازند و به همین دلیل غالباً با متکلمان اسلامی (علمای عقاید) برخورد و درگیری دائمی داشتند؛ این‌ها به آنها ایزاد می‌کردند که فلان بحث شما با فلان تحلیم مسلم اسلامی سازگار نیست؛ و آنها نیز در همین (ابطه) در صدد اصلاح و توجیه و وصله زنی بر می‌آمدند.

البته آنچه در بالا گفتیم در (ابطه) با مکتبهای ایست که یکدست از فلسفه یونان یا فلسفه‌های دیگر گرفته شده بود، و ارتباطی با استفاده و بهره‌گیری فلسفه اسلامی از افکار و نظرات دیگران که با مبانی اسلامی هماهنگ بود ندارد.

۳- در کتب عقاید و ملل و نحل به مذهبی بر میغوریم که نشانه‌های التقاطی بودن در آنها آشکار است و به اصطلاح؛ برای آنها که اهل نظرند، از دور فریاد می‌زنند که من التقاطیم! مانند «مذهب مجسم»^۹

۱- برای توضیع بیشتر به کتاب ما بنام «جلوه حق» مراجعه کنید.

ال تقاطی به په کسی می گویند؟

«مذهب مجبره» و «مذهب اباضیه» و امثال آنها که بخشی از عقاید خود را از مذاهب یا مکتبهای ضد اسلامی گرفته اند و بخشی از آنرا از اسلام و آندو را به هم آمیخته و یک مجمعون التقاطی ساخته اند که در مذاق یک مسلمان آگاه و اصیل مسلمان تلغ و ناگوار است.

۴- مسیحیت کنونی که با قبول مسئله «تلیث» و آمیختن آن با تومید فالص که در بنیاد این مکتب آسمانی بوده، مسلمان التقاطی است و تاریخچه و روایت تلیث هندی در قرن دوی و یا سوم میلادی به مسیحیت نیز، ریشه های این التقاط را روشن می سازد.

بررسی مکتبهای فلسفی غرب و مذاهب مختلفی که در شرق و غرب وجود دارد نیز نشان میدهد که مکتب و مذهب التقاطی نیز در میان آنها وجود دارد، و دلائلی که برای گرایش به روشهای التقاطی ذکر فواهیم کرد نشان می دهد این گرایش نمی تواند محدود به محیط خاصی از جهان باشد.

* * *

۳- انگیزه گرایش‌های التقاطی

(و) به مرفته دو انگیزه اساسی برای پیدایش اینگونه مکتبها در طول تاریخ می‌توان یافت که گاه به طور انفرادی؛ و گاه به طور جمیع، در این امر مؤثر بوده اند:

الف : الزامهای خاص محیط

در اینجا از «التقاط» بعنوان یک روش و تاکتیک برای پیاده کردن مکتب خاص مورد نظر در محیطی که آمادگی برای پذیرش آنرا بطور لفت و عریان ندارد استفاده می‌شود. توضیح آنکه:

گاه ممکن است انسان به مکتبی سفت علاقمند باشد و آنچنان گره خودگی فکری و عاطفی با آن پیدا کند که پشم پوشی از آن برای او ممکن نباشد؛ از طرفی در محیط زندگی اجتماعی او عقاید و مکتب-هائی ریشه دوانده است که در قطب مخالف مکتب مورد علاقه او قرار دارد.

در اینجا بروش التقاط پناه می‌برد؛ یعنی همان اصول و برنامه‌ها

انگیزه گرایش‌های التقطی

را زیر پوشش عقاید رائج محیط قرار میدهد؛ و بخشی از عقاید محیط را گرفته با مکتب مورد نظر خود می‌آمیزد، و از مجموع آنها معمونی بومجود می‌آورد که در عین پیاده کردن مکتب مورد علاقه اش، باب طبع محیط هم باشد؛ و عکس العمل مساعدی با آن نشان بدهند.

فی المثل (بی آنکه نظر به گروه خاصی داشته باشیم) نشر تعلیمات مارکس بطور لفت و عربان در محیط‌های اسلامی حتی کشورهای همچون عراق و مصر که زیاد مذهبی نیستند تا په رسد به کشورهای همچون ایران و افغانستان که سفت مذهبی هستند، امکان پذیر نیست.

به همین دلیل بفوبی می‌بینیم که گروه‌های مارکسیست در این محیط‌ها هرگز موفقیت چشمگیری نداشته اند؛ و در نشر عقاید خود همیشه با مشکلات سفتی (وبرو بوده و هستند تا آنها که انسان در عقل و درایت آنها می‌کوشند این جوامع را مارکسیست کنند شک می‌کند؛ و تعجب دارد که اینها تا په اندازه از جامعه شناسی کشور خویش غافلند که بیهوده مشت بر سندان؛ و سر بر دیوار می‌کوبند!

بسیار بیگانگی از واقعیات موجود می‌فواهد که کسی فکر کند جامعه ایرانی را با آن علاقه شدید به اسلام و روحیه خاص ایرانی، ممکن است تبدیل به یک جامعه کمونیستی کرد؛ نه تنها در گوته مدت در دراز مدت نیز هم.

البته تولید مزاحمت اجتماعی که شهاع آن بستگی به شهاع تبلیخ‌آتشان دارد کاملاً ممکن است؛ و با پیشمن خود قبل از انقلاب، در هوادث کردستان و مخصوصاً ترکمن صحرا و پاره ای نقاط دیگر آثار آن

التقاطی و التقاطی ها

را دیدیم؛ اما گمونیست شدن جامعه با هیچ مهاسبه ای امکان ندارد.

حال آنها که به این مکتب سفت پای بندند اگر بفواهند با تاکتیک مساب شده ای مکتب خود را در چنین محیطه‌ای پیاده کنند چاره ای جز استفاده کردن از (وش «التقاط» ندارند. یعنی (یشه (ا مارکسیم بگیرند و شاخ و برگها و الفاظ و تعبیراتش را از اسلام و زیر پوشش عنوان هائی مانند جامعه بی طبقه گوهدی، درست؛ یک جامعه گمونیستی را پیاده کنند، آنها که احساسات مخالف مذهبی را بر نیانگریزند و در عین حال به هدف خود برسند !

دراینجا از شعراهای زیبای اسلامی و متی قسمتی از آیات و (وایات و جملات نهجه البلاغه نیز به عنوان پاشنی استفاده می‌شود، و با استفاده از (وش تفسیر به (أى که مشهوداً از آن بحث فواهیم کرد، این عبارات را در قالبهای پیش ساخته مورد نظر میریزند؛ و آنها وانمود می کنند که گوئی از اول این عبارات مفهومی جز اینها نداشته است !

کوتاه سفن اینکه؛ در اینجا هدف اصلی؛ التقاط نیست بلکه التقاط یک وسیله برای پیدا کردن مکتب مورد نظر است.

* * *

ب- ناسائی فرضی یا واقعی یک مکتب

گاه میشود که به هنگام انتخاب یک مکتب، احساس میشود که واقعًا کمبودهائی دارد، جامع الاطراف نیست، نارساست، و بهمین دلیل موابگوی همه پرشنهها، همه نیازها نیست، همه آنچه که در یک بحث

انگیزه گردشگرانهای التقاطی

ایدئولوژیکی به آن نیاز هست در آن دیده نمیشود، فواه این احساس کاذب بوده باشد یا متکی به یک واقعیت عینی.

در اینجا چهاره چیست؟ جز این است که دست به سوی مکتبهای دیگر دراز کنند و از مکتب همسایه قرض نمایند، و از این سو و آن سو وصله اش کنند، تا به قد و قواره دلفواد درآید! حال گاهی این قرض را از یک مکتب هماهنگ میکنند که با مکتب مورد نظر سازگار است در اینجا مسئله ای پیش نمی آید؛ ولی گاه-آگاهانه یا نآگاه - دست سوی مکتبی دراز می کنند که چهار چوب آن با مکتب مورد نظر کاملاً مخالف است؛ و از بیشه های کاملاً متفاوتی آب میفورد. در اینجا گرفتاور مسئله التقاطی بودن می شوند؛ چه نامش را ببرند یا نبرند، که التقاطی بودن به نام نیست یک واقعیت است واقعیتی که بر محور انتخاب از مکتبهای ضد و نقیض میگردد.

خوب است بمنها را که امیاناً برای گروهی تازگی دارد در هر قدم با مثالهائی (وشن سازیم) :

- میدانیم مارکس اساس دیالیک تیک را از هگل فیلسوف آلمانی گرفت، فود او هم کاملاً معترف است؛ ولی به اعتقاد او دیالیک تیک هگل نلقصن بلکه وارونه بود چرا که بر پایه ایده آلیسم قرار داشت؛ لذا مارکس با پذیرش ماتریالیسم از فیلسوف دیگر معاصر فود بنام «فویرباخ» این کمبود را برطرف ساخت و معمونی از «دیالیک تیک هگل» و «ماتریالیسم فورباخ» ساخت که نامش ماتریالیسم دیالیک تیک شد.اما با اینهمه «مارکس» را نمی توان «التقاطی» دانست چرا که میان دیالیک-

التقاطی و التقاطی ها

تیک و ماتریالیسم نه تنها تضادی نبود بلکه یک نوع سنتیت نیز وجود داشت. اما هرگاه ما دیالیک تیک را که جوهرش تضاد است از او گرفته با تومید که پایه اش بر نفی تضاد است آمیختیم مسلمان نتیجه آن یک مکتب التقاطی خواهد بود.

(شرح این سفن را در بررسی و نقد ایدئولوژی مجاهدین به زودی فواهید دید).

۲- در میان غرب زده های ما افرادی را می توان یافت که معتقدند مکتب اقتصادی اسلام پاسخگوی نیازمندیهای عصر ما، عصر ماشین و فضا و... نیست، بنا براین په مانعی دارد اساس عقاید فود را از اسلام بگیریم. مکتب اقتصادی را از شرق (سوسیالیسم) و یا از غرب (کاپیتالیسم) !

اما با توجه به اینکه مکتبهای اقتصادی شرق و غرب؛ همه از ریشه مادی گرائی و ماتریالیسم سیراب میشود و با تومید اسلام ابدآ سازگار نیست (وشن میشود که پنین ترکیبی نیز یک ترکیب التقاطی خواهد بود).

۳- به هنگام تدوین قانون مدنی و قانون جزا- در آغاز مشروطیت- عدد ای را عقیده بر این شد که قوانین جزائی اسلام را نمیتوان در جهان امروز پیاده کرد، اینها ویژه عصر پیامبر(ص) بوده، حالا باید قوانین مدنی را از اسلام بگیریم و جای خالی قوانین جزائی را با قوانین فرانسه که ریشه ماتریالیستی داشت پر کنیم؛ و گمبودی را که از این نظر در قوانین اسلامی اسس می کردند به پندار خودشان برطرف ساختند!- این یک

انگیزه گرایش‌های التقاطی

گرایش تند التقاطی بود.

۱۴- هم اکنون یک نوع گرایش التقاطی مخفی در میان عده‌ای دیگر از پژوهندگان مسائل اسلامی (که بعضیًّا حتی ظاهراً در سلک (ومانیتند) به چشم می‌فروند که قسمتی از احکام اسلامی را خوشایند طبع آنها نیست و با گرایش‌های آگاهانه یا ناخودآگاه آنان تطبیق نمی‌کند؛ بعنوان احکام فصلی ۱ یعنی احکامی که محدود به زمان خاصی بوده؛ از رده احکام اسلام خارج سازند و بجای آن از مکتبهای چپ (و قرضن کنند و بجای آن بنشانند؛ از همان مکتبهای که در اساس و ریشه از ما جدا هستند؛ و اسلام راستین هیچگاه با آنها سازگار نبوده و نیست. همه اینها اشکال و چهره‌های مختلف سبک تفکر التقاطی است که فطر بزرگی برای اسلام اصیل با ایدئولوژی و احکام اساسی اش محسوب می‌گردد.

* * *

۱۴- مگر التقاطی بودن عیب است؟

ممکن است گفته شود اصلاً چه مانعی دارد ما التقاطی باشیم؟ مگر التقاطی بودن بد است؟

پاسخ این سؤال با توجه دقیق به مفهوم «ال تقاط » به هیچ وجه پیمایده نیست چرا که هماهنگی و انسجام در میان بدنها یک مکتب و اصول و فروع آن از بدینه ترین مسائل است. هیچ منطقی نمی‌تواند قبول کند که ما یک سلسله اصول ضد و نقیض و گرایش‌های کاملاً مختلف را به هم بیامیزیم و از آن مجموعه ناموزونی بسازیم که حتی شایستگی

ال تقاط و ال تقاط ها

ناه یک مکتب فلسفی را ندارد. از شناخت گرفته تا جهان بینی، و از ایدئولوژی تا عمل باید یکدست و یکنواخت باشد چرا که این امور چهار گانه (شناخت- جهان بینی - ایدئولوژی و برنامه های عملی) همچون زنگرهای هائی به هم پیوسته اند و علت و معلول یکدیگرند ، (وی آوردن به یک مکتب التقاطی مفهومش بریدگی این پیوندهای منطقی و متی بریدن از واقعیت و (وی آوردن به یک رشته پیوندهای فیالی و ساختگی و ذهنی است.

ال تقاط این نیست که ما از هر مکتبی قسمت مثبتش (ا گرفته؛ و قسمتهای منفی اش (ا (ها سازیم) (آنچنان که بعضی پنداشته اند) بلکه التقاط جمیع میان گرایشها و مکتبهای مخالف و ضد و نقیض است.

بنابراین ما نیاز چندانی به بمث و بررسی در این موضوع نداریم و هرگاه این مسئله را در رابطه با مذهبی چون اسلام در نظر بگیریم که مذاقل از دیدگاه ما پیروان و معتقدانش از هر نظر کامل و هماهنگ با تمام نیازهای جوامع انسانی است؛ زشتی و قبع التقاط (وشتر میگردد. چرا که اگر ما بفواهیم از (و ش التقاطی به عنوان یک تاکتیک برای پیاده کردن مکاتبی که با اسلام بهیچ (وی سازگار نیست استفاده کنیم، این خود یک فرب و نیرنگ آشکار، و توسل به شیوه های غیر انسانی در (سیدن به هدفهای مورد نظر، و تممیل یم نوع عقیده برخلاف میل افراد بر آنهاست.

و اگر روی آوردن به التقطاط بفاطر احساس کمبود یا نارسائیس در ایدئولوژی یا برنامه‌ها و امکام اسلامی باشد این نیز چیزی است که

تفسیر به رأی ابزار کار التقطاطیها

هیچ مسلمان (استینی آنرا قبول نمی‌کند؛ مسلمانی که اسلام را بعنوان یک آئین آسمانی که از علم نامحدود فداوند - و نه فکر محدود یک انسان - سرهشمه گرفته، پذیرفته است. به این ترتیب می‌بینیم که اسلام اصیل با التقطاطی بودن به هیچوجه سازگار نیست.

۵- تفسیر به رأی ابزار کار التقطاطی‌ها

هرگاه طرفداران یک مکتب التقطاطی در محیط باشند که شرایط محیط محدودیتی برای آنها ایجاد نکند؛ و یا نفواهند پیروان مکتب دیگری را تمثیل تأثیر قرار دهند نیاز به ابزار خاصی ندارند. اما هرگاه بخواهند از التقطاط به عنوان یک هرbe؛ یک تاکتیک برای پیاده کردن عقاید و مقاصد فود رجوی که آماده پذیرش آن مکتب نیست (فی المثل پیاده کردن مارکسیسم در یک محیط کاملاً مذهبی) استفاده کنند و به تعییر دیگر زیر پوشش یک مکتب، مکتب دیگری را ترویج نمایند؛ مسلم است که این کار به سادگی تماه نمی‌شود؛ و باید متوجه به ابزاری به نام تفسیر به رأی شد و متوجه اصلی مکتب مخالف را آنچنان

تفسیر کرد که با نقطه مقابل خود سازگار شود! . حال که سفن به مسئله تفسیر به رأی رسید اجازه دهد بخاطر نقش مهمی که در بحث ما دارد آنرا گسترشده تر بیان کنیم.

تفسیر به رأی

منظور از «تفسیر به رأی» این است که انسان سفن دیگری را مطابق

التفاظی و التقادمی ها

میل و خواست خود توجیه و تفسیر کند.

به تعبیر دیگر بهای اینکه اراده مستقیم را در فهم عبارات تحقیب کند و مقصد گوینده را با توجه به «مفاهیم لغوی» و «قرائیت مالی و کلامی و عقلی» و «قواعد ادبی» که در هر زبانی بعنوان کلید فهم عبارات شناخته شده؛ کشف کند؛ عقیده شخصی پیش ساخته خود را بر آن عبارت تممیل میکند، و چنانچه الفاظ و تعبیراتش با آنچه او تمایل دارد هماهنگ نباشد الفاظ و قواعد را به میل خود و بدون هیچگونه قرینه و دلیل از از مفاهیم اصلیش فارج میسازد؛ و فلاصه آنقدر عبارت را دستگاری میکند تا درست آنچه را که مورد تمایل او است از آن بفهمد !!

باز به عبارت (وشتر) : فرق است میان تحقیق و تفسیر به رأی ، شخص محقق در هر سفن در جستجوی اصلی گوینده است (مطابق میل او باشد یا نه) اما آن کس که تفسیر به رأی میکند در صدد آن است که منظور خود را بر آن سفن تممیل کند و هدف خود را به گردن گوینده بگذارد ؛ نه اینکه مقصود واقعی او را بفهمد.

اشتباه نشود نمی گوییم هر سفن را همیشه باید با مفاهیم لغوی تفسیر کرد؛ و کنایه و مجاز را در کلمات راه نداد؛ بلکه میگوییم کنایه و مجاز و هر چیز دیگر در باب الفاظ تابع ضوابط و معیارهای است که در ادبیات هر زبان مقرر شده است؛ و هیچکس حق ندارد به میل خود کلمات و جمله ها را مانند موه به هر شکلی که خودش تمایل دارد در بیاورد؛ و ضوابط و معیارها را زیر پا بگذارد. باز اجازه بدھید سراغ نمونه ها و مثالها برویم :

تفسیر به رای ایاز کار التقاطیها

۱- شاید غالباً این حدیث معروف پیامبر(ص) را شنیده باشید که به عمار یاسر آن مرد مجاهد و مبارز و قهرمان فرمود : **یاعمار تقتلک الفئه الباغیه** : «ای عمار! تو را گروه طغیانگر خواهند کشت» این سفن در گوش مسلمانان بود، تا میدان جنگ صفين که عمار بهمراه گروه دیگری از مهاجران و انصار در صف لشکریان علی علیه السلام قرار داشت و از جمله کسانی بود که در این میدان به شرف شهادت نائل گشت؛ شهادت او ناگهان حدیث پیامبر(ص) را در خاطره ها زنده کرد و دلیل دندان شکنی بود بر انمراف و طغیانگری لشکر شاه که شاید بعضی از ساده لوگان هنوز از نامیه آن در شک بودند.

خوب؛ هم مفهوم حدیث (وشن بود، و هم اینکه قاتل عمار لشکر شاه بود، و نتیجه گیری نیز آشکار؛ اما دعاویه و دوستان و اطرافیان که خود را در بن بست سفتی دیدند، برای حل مشکل دست به دامان تفسیر به رأی زند و گفتند قاتل عمار در حقیقت «علی» است!! چرا که او عمار را به میدان جنگ دعوت کرده است، اگر او عمار را نیاورده بود ما او را نمیگشیم! این سفن به آن میماند که بگوید آن کس که در یک تصادف (اندگی دیگری را زیر گرفته مقصو نیست؛ مقصو کسی است که اتومبیل را افتراع

کرده و ساخته است ! و به این ترتیب آنها این جمله را آنچنان که مایل بودند تفسیر گردند نه آنچنان که مفهوم جمله و مقصود گوینده بود.

۲- افیراً کمونیستهای دو آتشه ای پیدا شده اند که در زیر ماسک اسلام به تبلیغ افکار خود در میان جوانان پرداخته اند و در مسئله تفسیر

التفاظی و التقادمی ها

بهرأی تا آنها پیش رفته اند که «جهنم» و «بهشت» را در قرآن به معنی «جامعه سرمایه داری» و «جامعه کمونیستی» ! تفسیر گرده اند (۱)

و نیز افرادی را می شناسیم که کمونیست نیستند ولی تمث تأثیر اقتصاد آنها قرار دارند، تا آنها که برای داستان آدم در قرآن یک تفسیر کامل سوسیالیستی ۱ پیدا گرده اند.

«بهشت آدم را به بهانه فراوانی نعمت و بهره بوداری آزاد از منابع طبیعی (وی زمین به صورت اشتراکی و «کمون» اولیه و بدون «مالکیت خصوصی» و سپس شجره ممنوعه (درفتی که آدم از نزدیک شدن به آن نهی شد) را درفت مالکیت خصوصی و تملک انحصاری و استثمار می شمرند که پس از نزدیک شدن آدم و موا به آن؛ عصر زندگی بهشتی که توأم با صلح و بوداری و فراوانی بود پایان گرفت ! و هبوط و وحد انسان به مرحله مجدد که در آن مهرورمیت و ستیز و تجاوز به حقوق یکدیگر و رقابت تملک انحصاری نسبت به یکدیگر و نسبت به نعمت های طبیعی، شروع شد !

انحراف از کمون نفستینی که بر اثر پیروی از وسوسه های شیطانی و امیال سرگش نفس؛ صورت گرفت، انسان را به رنج و زحمت و ناراحتی افکند.(۲)

۱- کتاب تومید عاشوری

۲- تلفیص از کتاب مالکیت و کار و سرمایه نوشته دکتر پایدار صفحات ۱۷۷ تا ۱۸۱.

تفسیر به رای ابزار کار التقاطیها

و لابد بازگشت به بهشت تنها از طریق الغای مالکیت شخصی و بازگشت به زندگی اشتراکی میسر است !!

۳- در میان بعضی از صوفیه مسئله تفسیر به (رأی تا آنچه توسعه یافته که یک آیه را مثلا درست به عکس آنچه مفهوم اصلی آن است تفسیر کرده اند مثلا پرداش موسی(ع) (ا به برادرش هارون (ع) به خاطر کوتاه آمدن در مبارزه با گوسله پرستی بنی اسرائیل که یک نوع بت پرستی (زشت و بی معنی؛ آنهم بعد از آنهمه درس تومید و فدا شناسی، بود که در آیات ۹۱ و ۹۵ سوره طع آمده است، چنین تفسیر کرده اند که پرداش موسی به خاطر این بود که پرا مزاحم گوسله پرستی آنها شده ای؟! مگر عالم همه جلوه های فدا نیست؟! مگر ما جز یک و مود و سیع و گسترده پیزی داریم؟ این موجودات همه عین ذات او است و پرستش اینها نیز پرستش فدا است !!!

این طرز تفسیر به رأی که وقیمترین نوع آن محسوب می‌شود یکنوع دهن کجی به (سالت تمام انبیاء و داعیان به توحید فالص است و ضمانتاً فطرات بزرگ تفسیر به رأی را برای مکتبهای آسمانی مشخص می‌سازد که اگر این باب مفتوح گردد؛ په هرچ و مرچ (سوائی ببار خواهد آمد؟ و پگونه الفاظ درست در عکس مفهوم و مقصود اصلی به کار خواهند رفت؟ و دیگر هیچ ضابطه و معیاری ارزش نخواهد داشت بلکه معیار اصیل همان خواست و اراده و تمایل شنوونده است که هر بلائی خواست بر سر جمله‌ها و الفاظ در آورد تا تمایل خود را عملی سازد. اصولاً تفسیر به رأی که می‌توان نام هرچ و مرچ ادبی بر آن گذارد

التفاطی و التفاطی ها

برخلاف فلسفه اصلی وضع الفاظ است، پهرا که انسانها از قدیم برای مبادله افکار دست به یکی از مهمترین و بزرگترین ابداعات زند و آن این که از آهنجهای مختلفی که از دهان و هنجره خارج می‌شد «كلمات» و سپس جمله‌ها ساختند، و طبق یک قرارداد عمومی «تعهد» کردند که برای فهماندن هر معنی لفظ و جمله خاصی به کار بزنند؛ بعد برای اینکه دست آنها بازتر باشد مفاهیم مجازی و گنائی ابداع شد، ولی آن هم تمت ضوابط و معیارهاییکه «عملما» یا «قولا» بر آن تهاافق شده بود قرار گرفت. اما کسی که دست به تفسیر به رأی می‌زند تمام این قراردادها و تعهدها را زیر پا گذارد و هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمیداند، و بجای کاربرد صمیع الفاظ و جمله‌ها، آنها را در مجاری انحرافی به کار میگیرد؛ و به جای اینکه از آنها آئینه ای برای فهم مقاصد دگران بسازد، پکش یا چماقی درست می‌کند برای کوبیدن مقاصد شخصی یا مکتبی خود بر مخز دیگران، برای تممیل انسانهای ناآگاه، برای تممیل فکر خود با

توسل به تقلب و تزویر و فلاف گوئی، و بی جهت نیست که پیشوايان اسلام اینهمه از تفسیر به (رأى) مذمت فرموده و آنرا مایه سقوط ، سقوطی همچون سقوط از آسمان به زمین معرفی کرده اند : من
فسر القرآن برایه فکانما سقط ابعد من السماء (۱)

و یا آنرا وسیله ای برای گرفتاری در آتش دوزخ، آتشی که با دست خود افروخته، به شمار آورده اند (من
قال في القرآن برایه

تفسیر به رای ابزار کار التقاطیها

فليتبوا مقعده من النار) (۱)

هتی این کار نشانه عدم ایمان شمرده شده؛ چرا که لازمه ایمان «تسليم» است نه «تممیل عقیده شخصی بر سفن خدا» (ما آمن بی من فسرو کلامی برایه) (۲)

به هر حال سفن در اینجا بسیار است که شرح آن ما را از هدفمان دور می سازد، اما با نهایت تأسف این کار در عصر ما در میان گروهی از نویسندهای چنان گسترش و مشتباکی پیدا کرده که آثار مرگبار اجتماعی و عقیدتی آن هم اکنون آشکار است.

هر کسی با هر گرایشی به آیات قرآن می چسبد؛ و آنرا کاملاً موافق با مذاق فود می‌باید! نمی‌یابد، بلکه می‌سازد!

در نظر من آنها که صریحاً و بی پرده مقاصد انحرافی شان را می گویند به مراتب شرافتمدانه تر است از کار آنها که سعی دارند آن را در پوششی از آیات و روایات با استفاده از روش تفسیر به رأی قرار دهند.

هتی گاهی دامنه این موضوع از آیات و روایات به مسائل وزمراه و فصوصی کشیده می شود و تفسیر به ائمہ وسیله ای می گردد برای انتقامگوئی. مرد محترمی را می شناسم که در یک میدان مبارزه حق و باطل گرفتار یکی از این نااهلان شده بود، آن فرد نااهل کوشش داشت تمام فضائل و خدمات گرانبهای او را به پندار فود از بین ببرد، دست

التقاطی و التقاطی ها

(۶۹) یک یگ خدمات او گزارده بود :

اما اینکه پنجاه کتاب در فنون مختلف نوشته ای چنین ... و اما اینکه شاگردان زیادی تربیت کرده ای چنان ... تا رسیده به مسئله زندانها و تبعیدهای متعدد او در عصر طاغوت و نظام شاهنشاهی گفته بود
اما این زندانها و تبعیدها برای این بوده که دستگاه طاغوت برای اینکه افرادی را موجه کند و از آنها بهره گیری نماید آنها را به زندان می افکند و شکنجه می کرد و تبعید می نمود !!

خوب می بینید که اگر این راه انحرافی گشوده شود ، چه بلاهائی سر افراد بیگناه نمیآورند ؟ و اگر کسی سؤال کند که خوب فرق این زندانی و تبعیدی با آن فرد دیگری که تو قهرمان مبارزه اش می دانی چیست ؟ چه شد که این یکی زندانش برای خدمت به دستگاه بوده و آن دیگر نبوده ؟ پاسفی برای آن ندارد ؛ چرا که اغراض شومش ایجاب میکند در آغاز هر سفن - و کم کم هر هادته را - آنپیشانگه تمایلاتش ایجاب میکند تفسیر کند ؛ و دائماً در عالمی از توهمات و ذهنیات باشد بی آنکه به واقعیتهای عینی کاری داشته باشد.

پیوند زدن اسلام

با مارکسیسم

در سالهای اخیر گوشش‌های فراوانی از ناحیه بعضی از گروهها برای تشکیل سازمان یا سازمانهایی که در عین پذیرش اصول مکتبی اسلام، اقتصاد مارکسیم را با خود ممل و «تومید» و «تضاد دیالیکتی» را در کنار هم قرار دهند انعام گرفته و محصول آن در کشور ما سازمانی به نام «سازمان مجاهدین خلق» و در سایر کشورهای اسلامی در اشکال دیگری آشکار گردیده است.

لازم به یادآوری است که این کار به صورت انفرادی از ناحیه بعضی از نویسندهان در مبارث اقتصادی نیز صورت گرفته است که دپای آن در کتابهای آنها بخوبی به چشم می‌خورد.

ما چون با خدای خود عهد کرده ایم سفنی بدون دلیل ننویسیم، به شایعات گوش فرا ندهیم، از جار و چنانچه شایعه پراکنی بپرهیزیم؛ و از وصله چسبانی که متأسفانه این وزها واج کامل دارد بر مذر باشیم و تنها با معیار تحقیق و منطق بحث‌ها را دنبال کنیم، در این بحث‌ها تنها بر دو پیز تکیه می‌کنیم:

بیوند زدن اسلام با مارکسیسم

نفست کتابها و سایر نوشته‌های این گروه، و دیگر طرز عملکردگرانی که هاکی از موضوعاتی را که در این رابطه توجه به چند امر ضروری است.

* * *

انگیزه پیدایش این گروهها

مظالم بی مساب و ستم های مداوم غرب- مخصوصاً امپریالیسم آمریکا- در پنجاه سال اخیر که به صورت استعمار فکری و فرهنگی و اقتصادی و نظامی همچون صاعقه های پی در پی بر کشورهای این منطقه که یک منطقه اسلامی است فرود آمد که نمونه با ارزش آن اشغال سرزمین اسلامی فلسطین بوسیله «صهیونیزم» که نه آلت دست آمریکا بلکه خود آمریکا بوده، و نمونه دیگر شتمیل مکومت جبار دودمان پهلوی بر ایران و تمکیم پایه های خود کامگی آنها بود، نفرت و بدینی شدیدی نسبت به غرب و بیش از همه آمریکا ایجاد کرد تا آنها که نام «شیطان بزرگ» از سوی هبر بزرگ انقلاب ایران امام خمینی که تبلور افکار مردم منطقه بود برای آن انتقام گردید.

این شیطان بزرگ همانگونه که سیره همه شیاطین است از یک در وارد نمی شد بلکه به مقتضای «**ثُمَّ لَا تَيْنِهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ فَلَفَّهُمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ**» از هر دری وارد می شد، درهای زیبا و دل انگیز، درهای تمدن بزرگ، دفاع از حقوق بشر، و درهای توسعه اقتصادی و صنعتی شدن، ولی نتیجه همه آنها فقط یک پیز بود «تفریب در تمام زمینه ها»!

این همچو همه جانبی و بی وقفه، گاهی متوجه دانشگاهها می شد

التقاطی و التقاطی ها

و برنامه های آن را به صورت یک برنامه علمی صد در صد وابسته، برنامه ای که در فور کشوهای مصرف کننده باشد، و راه را از یک سو برای بهره گیری هر چه بیشتر از منابع مختلف مخصوصاً منبع عظیم نفت هموار سازد، و از سوی دیگر برای فروش هر چه افزونتر فراورده های صنعتی، و گاه متوجه اقتصاد می شد و هر گونه امکان استقلال را سلب کرده، وابستگی را در همه جا پایه و اساس قرار می داد.

این حمله بیرونی زمانی متوجه فرهنگ می شد و تمام تلاشها در ایجاد یک جو غرب زده، از فود بیگانه، تحقیر شده، متمرکز می گردید و ارزش‌های مادی غرب، (آمریکائی) جای همه ارزش‌های اسلامی، اخلاقی و ملی را که از اعماق تاریخ این ملتها می جوشید می گرفت.

کم مردم این مناطق- تهمت تأثیر عوامل مختلف و از همه مهمتر فشار (وزافون- بیدار شدن)، و با شناخت عمیقی که از دشمنان خود پیدا کرده بود به مبارزه در تمام ابعاد ممکنش برفاستند.

مبارزه ها نفست در صورت های پراکنده صورت می گرفت، ولی کم کم مبارزان جان بر کف یکدیگر را پیدا کرددند، در زندانها، در تعزیدگاهها، در دانشگاهها و بالافره در مساجد و جلسات مذهبی، در تاسوعاها و در عاشوراها، و به مبارزات خود شکل دادند، و برای آگاه ساختن همه توده های مردم دامن همت به کمر زند.

آمادگی روانی مردم نیز به این موضوع گمگ شایانی کرد و در مدت کوتاهی- حتی کوتاهتر از آنچه کامپیوتروهای یک بعدی ابر قدرتها پیش بینی گرده بودند- شکل عمومی و همگانی به خود گرفت، آنچنان

پیوند زدن اسلام با مارکسیسم

که دشمن را سفت غافلگیر ساخت. و طبیعی است که لبه تیز حمله در تمام این مبارزات متوجه امپریالیسم، «امپریالیسم آمریکا» بود.

در چنین جوی که حاکم بر کشور و ممیط ما بود، و مردم همه بدینهای خود را از سرمایه داری غرب و زائد های بازوی های آن می دانستند، انده شده بسوی قطب مخالف یعنی «مارکسیم و سوسیالیسم» یک امر کاملاً طبیعی بود. حتی اگر شعارهای جالب و گیرائی همچون حمایت از زحمتکشان جهان، و دفاع از حقوق کارگر و کشاورز را با خود ممل نمی کرد، تا په رسید به اینکه همه ها با چنین شعارهای آشکار گردد.

این واقعیت را نیز بر مجموعه این مسائل بیفزایید که نفوذ ناپذیری کشورهای کمونیستی و سانسور شده حاکم بر آنها صورت گیرد؛ و در اعمق این کشورها نفوذ شود و آثار انقلابهای کمونیستی در آنها به درستی ارزیابی گردد و طبعاً در یک حالت ای از رؤیاهای فرو رفته و برای بسیاری این پندار حاصل شده بود که اگر زندگی مردم آن سامانها یک زندگی انسانی ایده آل نباشد لااقل با سرعت بسوی آن پیش می (وند).

مخصوصاً بسیاری از جوانان پرشهو انتقامی آگاهانه یا ناآگاهانه به مارکسیسم جذب و یا مذاقل تمایل پیدا کردند چرا که گمشده خود را در تبلیغات کاذب و تو خالی آن می دیدند ولی در اینجا یک مشکل بزرگ خودنمایی کرد مشکلی به عظمت کوهها و اقیانوسها که دشدن از آن کار آسانی نبود، و آن اینکه :

التقاطی و التقاطی ها

از اقتصادی، شعراهاي اميرياليسى، و تمام محتواي مكتب شرق بر اساس ماترياليسى و ماده گرائى و نفی هر گونه وجود غير مادى، و جهان ماوراء طبيعت بود، در حالى که مذهب، اسلام پر باز-که عميقاً بر فرهنگ و جامعه و فانواده همه پيز توده ها در اين منطقه از جهان حکومت مى کرد «ماترياليسى» را شدیداً نفی مى کرد.

اين دو جاذبه سبب شد که گروهی به فکر تلفيق و ترکيب بيفتند، پيزی از اين، و پيزی از آن (ا گرفته و محجونی بسازند که هم مس مذهبی آنها را ارضًا کند، و هم روح انقلابی (انده شده به ماركسيسم (ا! واز اينها گرایشهاي التقاطی آشكار، نيمه آشكار، و خفي پيدا شد.

* * *

اما در خصوص سازمان مجاهدين خلق چنانکه مى دانيم و خود نيز در كتابهايشان نوشته اند ... پيش از سال ۱۴ مكتبي نداشتند، بلکه يك سازمان صرفاً پريكي از جوانان مبارز و مجاهد برای گوبيدين نظام طاغوتی شاه تشکيل داده بودند. اما در اين تاريخ کم کم به فکر تدوين مبانی ايدئولوژيك آمدند و به گفته كتاب تبيين جهان «به جمع بندی تجربيات مبارزات گذشته نشستند و پکيده اين تجربيات که همان اعتقاد به مبارزه مكتبي به صورت يكى از ويزگيهای اين سازمان در آمد»(۱)

۱- كتاب تبيين جهان مجموعه آموزشهاي ايدئولوژيك مجاهدين خلق ايران كتاب اول صفحه ۶

پیوند زدن اسلام با مارکسیسم

کتابهای «شناخت» و «تکامل» و «راه انبیاء» و «جهان سه بعدی» یکی بعد از دیگری نوشته شد و مخطوط اصلی ایدئولوژی مشخص گشت و تلفیق اسلام و اصولی مارکسیسم به (وشنی در آن انعکاس یافت. و از آنها که در کتاب شناخت تلفیق اصول چهارگانه دیالیک تیک یعنی پایه های اصلی مارکسیسم به اصطلاح با توهید اسلامی بسیار عربیان آمده بود و این سیلی از اعتراضات را متوجه آنان کرد ، چندی بعد به جمع آوری آن کتاب مبادرت شد در حالی که همان مسائل در کتابهای دیگرشان از جمله «تبیین مهان نیز آمده ولی البته که (نگتر و با (وتوش لازه و در چهره مناسب بهره‌حال از موارث مهمی که سازمان را از اساس به لرزه در آورد کودتای پپ گرایان سال ۱۴۵ بود که از درون سازمان و کادر (هبری موشید.

یعنی درست ۱۰ سال بعد از هسته بندی نفستین ایدئولوژیک گروهی که نتوانستند تناقض و ناهماهنگی ایدئولوژی سازمان را که می کوشید توهید اسلامی را با تضاد مارکسیسم تلفیق کند تمبل نماید پی خواستند و صریحاً اعلام کردند که اسلام از مل تضادهای کنونی جامعه بشری عاجز است و تنها راه همان راه مارکسیسم است که قدرت کافی برای مل این تضادها دارد.

و عجیب اینکه بیشترین چهره های اصلی کادر (هبری به آنها پیوستند و باقیماندگان در اقلیت قرار دارند و این شکاف نشان داد که نگهداری یک مكتب التقاطی برای مدت طولانی تا چه حد مشکل است.

بعداً آنها به سه گروه تقسیم شدند گروهی مارکسیت صرف و

التقاطی و التقاطی ها

گروهی که راه سازمان را به کلی (ها) گرده و به آغوش اسلام راستین بازگشتند و گروه سوم که باقیماندند و بعد از انقلاب کاملاً تمدید سازمان کردند و با امکانات وسیعی که در اختیار داشتند (و منبع این همه امکانات براستی تاکنون برای ما (وشن نیست) به تبلیغ وسیع و دامنه داری در سراسر کشور دست زدند.

این تقسیم سه گانه در مقیقت از گرایش‌های مختلف جوانان شرکت کننده در سازمان مایه می‌گرفت.

آنها که تنها گرایش ضد (زیم) حاکم داشتند یکباره به مارکسیستها پیوستند؛ و آنها که گرایش شدید مذهبی داشتند به آغوش اسلام اصیل بازگشتند، و آنها که نه چنین شدید بودند و نه چنان بی تفاوت، هر دو را چسبیدند! و خواستند هر دو را با هم تلفیق کنند، ناچار به گروه التقاطی همچنان وفادار ماندند، و تضادها را نادیده گرفتند!

البته همیشه دستهای خارجی در گوههای سیاسی کار می‌کند، و از آنها برای ایجاد تضادها، نابسامانیها، درگیریها، و در خود فرو رفتن‌ها بهره‌گیری دارد، ولی این را نیز بفوپی می‌دانیم که گروهی از جوانان صادقانه و بر اثر عدم شناخت کافی به گروه مورد بحث جذب شده‌اند، و ما نباید از (وشنگری از طریق بحث‌های آزاد در این رابطه غافل باشیم و «مکمت» و «موقعه مسن» و «مجادله بالتن هی امسن» را آنچنان که قرآن بما دستور داده به دست فراموشی بسپاریم، و در هر مرحله متولسل به زور و خشنونت شویم، همان (وشی که پیامبر بزرگ ما جز در موارد استثنائی از آن بهره نگرفت، همان (وشی که عکس العمل آن در

پیوند زدن اسلام با مارکسیسم

اینگونه موارد افزایش خصوصیات، فاصله ها، تعصیبها و لجاجتهاست!.

به همین دلیل من مخصوصاً توصیه می کنم که پیروان مکتب اسلام و قران و فقط امام بر اعصاب خود کاملاً مسلط باشند و کاری نکنند که نتیجه آن آرامش موقت اما در دراز مدت دورکشی و خصومت و کینه توزی بیشتر باشد.

* * *

آیا سازمان مجاهدین التقاطی است؟

خود آنها معتقدند که این وصلة «التقاطی بودن» را دو گروه به آنها بسته اند عناصر مارکسیست و عناصر ارتجاعی. در کتاب «ال تقاط و ایدئولوژی های التقاطی» (مجموعه چند سخنرانی یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در دانشگاه تربیت معلم) می خوانیم:

«مسئله التقاطی بودن اصلاً از کی مطرح شده؟

در بررسی مسئله سازمان اکثر شما مطمئن‌باخاطرتان هست که قبل از سال ۱۴۵۰ عمدهاً اصطلاح «مارکسیست اسلامی» از طرف رژیم وطرح شده بود. قبل از سال ۱۴۵۰ در تبلیغات مستمرش سازمان را تهمت عنوان «مارکسیست اسلامی» اسم می برد.

آن موقع فقط عدد کمی از عناصر مذهبی که «برفورد نو» را کاملاً نمی توانستند بپذیرند گاهی صحبتهایی بطور جسته گرفته: قاطی داره به اصطلاح مفلوط داره توش صحبت می کردند.

ولی عناصر مارکسیست همه شان در برخورد با ایدئولوژی سازمان از همان موقع (سماً کلمه التقاط را بگار می بردند، چون به لحاظ فلسفی

التقاطی و التقاطی ها

مسئله ای هست که در طول تاریخ فلسفه بمحض شده و به آن اشاره شده، چیز تازه ای نیست.

مارکسیستها عمدتاً می گفتند چون اعتقاد دارند که دریافتهای انقلابی و مخصوصاً جوهر ضد استثماری از ذات مذهب برون نمی آید و علو با مذهب تناقض دارد معتقد می شدند این چیزهائی را که سازمان مجاهدین مطرح می کنند اینها از اسلام بیرون نمی آید، هرگاهی خوبی است ولی از اسلام بیرون نمی آید.

نفی استثمار، ونفی طبقات، و اعتقاد زیاد به تکامل، و این چیزها که از اسلام بیرون نمی آید، پس این مفاهیم را از کجا بدست آوردند؟ از مارکسیسم.

این سابقه اش قبل از ۱۴۵ بعد از اینکه ضربه «اپرتوونیستهای چپ نما» و ادامه کودتاشان شکل گرفت زمینه گسترش چندین طرز تلقی از ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق گسترش و عمومیت پیدا کرد و تقریباً همه گیر شد.

سازمان مجاهدین چرا از درونش مارکسیست بیرون آمد؟

در اولین بروارد پاسخ این بود که متماً ایدئولوژیش قاطی داشته مخلوط بوده، این مخلوط را مدتی به زور نگاهداشت، هلا فرصت کرده.

این تمیل به سادگی گسترش پیدا نمود و دامن خیلی ها را گرفت که خیلی از آنها افراد بسیار صادق متن بعضی از نزدیکترین افراد

پیوند زدن اسلام با مارکسیسم

سازمان را «(۱)»

در جای دیگری می گوید :

«مذهب رائج سنتی که در آغاز بعثت اشاره کردیم که دلیل حاکمیت طبقات استعما(گر و تلاششان برای به خدمت گرفتن توحید ، از محتوای اجتماعی خودش خالی شده است (محتوای اجتماعی اش یعنی حرکت دادن جامعه به سوی یک جامعه عاری از استعمار ، شعار اولین پیامبران توحید) چون این دیدگاه مذهب سنتی خودش را ملزم به یک چنین تعهدی نمی بیند برعکس ، شیخه به اصطلاح «صفوی» که مال این طبقه حاکم است می خواهد توجیه گر این نظام فئodalی یا هر نظام طبقاتی دیگر باشد که وجود دارد !

و ما در مرحله فعلی در جامعه مان ، قبل از پیروزی انقلاب ، بخدمت گرفتن تمام شعائر و دیدگاه های مذهبی را برای توجیه سیستم حاکم به فوبی می دیدیم و با آن آشنا نیز و مثالهای زیادی وجود دارد .

این دیدگاه مذهبی سنتی که واقعاً هم ایدئولوژیش همان است ، با یک مذهبی (وبرو می شود که در آن دیگر استثمار نباید باشد ! و در آن مطرح می شود که جامه هاوی تضادهای است که باید حل شود ، نگاه می کند به مذهب خودش می بیند که اثری از این طور چیزها در آن نیست و این نوع مذهب اصلًا برایش آشنا نیست .

از طرف دیگر هم می بیند یک چیزی هم بنام «مارکسیسم» است که فریاد نفی استثمار می زند ، می گوید از کجا آورده ای ؟ ... مذهبی

۱- التقاط و ایدئولوژیهای التقاطی ص ۸۹۶

التقاطی و التقاطی ها

که ما از پدر و مادرها یمان به ارث برده‌یم همچنین چیزهایی در آن نبود، پایش را می‌کند در یک کفشه که اسلام و تکامل؟ و اسلام‌ماه! ... بلهاظ دیدگاه او که مذهب ذاتاً نمی‌تواند استثمار را نفی کند! پس هتماً التقاطی است.(۱)

البته منظورشان از «مذهب سنتی» مذهبی است که طرفدار و هوادار سازمان مجاهدین نیست، و طرفداران این مذهبند که سازمانیها را التقاطی می‌دانند.

اما چه خوب شد که انقلاب پیروزمند ملت ما تمام این «فریضه‌ها»، «اتهامها» و «جز خوانیها» را بر باد داد و ثابت کرد که همین مذهب سنتی و طرفدارانش که از مساجد و تکایا و مسینیه‌ها و عاشوراها برخواستند نظام شاهنشاهی را در هم پیچیدند و آن چنان سیلی به صورت امپریالیسم زند که تاکنون به فاطر نداشت، و چنان مهاسبات او را در هم یافتند که هنوز دیوانه وار فود را به این طرف و آن طرف می‌کوبد.

و شگفت آورتر اینکه این مذهب را توجیه گر نظام طبقاتی، حامی استثمارگران، و لابد حافظ تفت و تاچ سلطنت! محاذی می‌گردند، در حالی که دروغ این نسبتها اگر در حال ایراد سخنرانی این مجاهد بر همگان آشکار نبوده امروز خوشبختانه هر کودک دبستانی هم می‌داند و شرح بیشتر را کاملاً زائد می‌دانیم.

از اصل بحث دور نزدیم: اینها عقیده دارند که دو گروه

۱- همان مردگ ص ۵۸ ۵۹

پیوند زدن اسلام با مارکسیسم

«مارکسیست‌ها» و «مرتجمین» وصله «ال تقاط» را به آنها پس‌بازنده اند، و گرنه اسلام خالص و ناب و خالی از هر گونه «اجزای خارجی»! را باید از آنان گرفت که دیگران مذهبشان شرک آلبود است و توحید خالص را اگر بخواهید فقط نزد آنها پیدا می‌شود!

* * *

رگه‌های التقاط در ایدئولوژی سازمان:

حال برگردیم به سراغ «جهان بینی» و «ایدئولوژی» و سپس «عملکرد» سازمان، و با توجه به معیارهای «اسلامی» و «مارکسیستی» آنها را مورد بررسی دقیق قرار دهیم، و ببینیم آنچنان که مدعی هستند چیزی جز اسلام ناب! نیست و یا در همه ابعاد آن به رگه‌های التقاطی برفهود می‌کنیم؟ و در همین رابطه توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم.

۱- پذیرش اصول دیالیک تیک بعنوان یک پایه اساسی

در بررسیهای نخستین مهمترین چیزی که نظر ما را به خود جلب می‌کند اتفاق جهان بینی «سازمان» بر اصول معروف دیالیک تیک است که خود آنها نیز هرگز آنرا انکار نکرده و در بسیاری از کتابهایشان با صراحت آورده اند (۱)

منتها آنها پاسخی از این موضوع دارند که بعداً بطور گسترده می‌شنویم.

۱- سلسله کتابهای «تبیین جهان» مخصوصاً ^{چ ۱۴} و کتاب «شناخت» و «التفاظ و ایدئولوژی التقاطی» (و سایر انتشارات سازمان مجاهدین)

التقاطی و التقاطی ها

و از آنها که این بحث از اولویت خاصی برخوردار است باید آن را از جنبه های مختلف دنبال کنیم.

دیالیکتیک چیست؟

کلمه «دیالیکتیک» در جو مکتبهای فلسفی (وز) (قطع نظر از معنی لغوی آن که از دایره بحث فارج است) فوراً ما را به یاد چهار اصل معروفی می اندازد که مارکسیستها آنرا بعنوان «منطق» و یا صمیمتر، پایه همه بحثهای خود بر گزینده اند:

اصل تغییر و مرگت دائمی و عمومی همه موجودات، و همه پدیده ها

اصل بهم پیوستگی مرکتها و تکاملها

اصل تضاد درونی بعنوان عامل اصلی مرکتها

اصل جوش و انقلاب

جهان بینی مارکسیستی، ایدئولوژی، انسان شناسی، فلسفه تاریخ و بالاخره سیستم اقتصادی مارکسیستی همه بدون استثناء از همین اصول چهار گانه مایه می گیرد.

این اصول به همان اندازه برای یک مارکسیست اهمیت دارد که اصول دین برای یک مسلمان!....

مطابق این منطق تمامی موجودات و تمامی پدیده های جهان در حال مرگت دائمی هستند و جهت این مرگت بسوی تکامل است.

این تکاملها، یا مرکتها تکاملی، در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و به هم پیوسته و مربوطند، و نقل و انتقال از یک مرحله به مرحله عالیتر به صورت تدریجی نیست بلکه انقلابی و جوش وار می باشد.

پیوند زدن اسلام با مارکسیسم

هر شناخت و توجیهی در مورد جهان و پدیده های آن طبق این اصول صورت می گیرد شناخت و توجیه دیالیک تیک است .

بودن شک «مارکس» ابداع کننده اصول دیالیک تیک نبود ، بلکه فیلسوف معروف هگل قبل از او اصول دیالیک تیک را (مذاقل) در شکل کنونی اش مطرح کرد ، ولی به گفته مارکس دیالیک تیک هگل چون جنبه ایدآلیستی داشت ، به یک هرچ می ماند که آن را وارونه به روی نوگش گذارد و باشند اما مارکس با هدف ایده آلیسم و جانشین گردن «ماتریالیسم» به جای آن ، هرچ را بر قاعده آن گذارد ! به هر حال مارکس «دیالیک تیک» را از هگل گرفت و «ماتریالیسم» را از دیگران (فویر باخ) و مکتب «ماتریالیسم دیالیک تیک» را پایه گذاری نمود .

این از نظر تاریخی ، اما آنچه ما امروز با آن سر و کار داریم همان است که «دیالیکتیک» فوراً مارکسیسم را تداعی می کند و «مارکسیسم» دیالیکتیک را .

* * *

۱۳- دیالیکتیک و جهان بینی اسلامی

به هر صورت جواهر اصلی دیالیکتیک به اعتراف همه ، همان اصل تضاد درونی است که می گوید هر موجود ، هر حادث و پدیده هر جامعه ، و هر پیز از خودش و خودش تشکیل یافته ، و به تعبیر دیگر دائماً ضد خودش را در درونش پرورش می دهد این تضاد درونی سبب مرگت؛ و سرانجام تبدیل به ضد می شود.

در مثال معروفشان یک تفم مرغ یا دانه گندم و بذر گل از دو پیز کاملاً متضاد تشکیل یافته:

مواد غذائی ، و یک سلول زنده ، که اولی عامل اثبات ، و نگهداری وضع موجود است ، و دمی عامل نفی و تبدیل آن به جوجه یا گیاه می باشد و از همینجا مثلث معروف «آن- آتنی- آن» (اثبات ، نفی ، نتیجه) پیدا می شود :

«آن» مواد غذائی

«آتنی آن» - سلول زنده

و «ستن» - جوجه یا گیاه است

و از همینجا مرگت تاریخ و اقتصاد و تبدیل جامعه فؤدالی به

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

سرمایه داری ، و سرمایه داری را به گمونیسم نتیجه گیری میکنند که لابد شرھش را شنیده اید ، و نیازی به تکرار نمی بینیم .

ولی این مسئله تضاد درونی و عمومی ، نه با «علم» که مارکسیستها زیاد روی آن تکیه میکنند سازگار است و نه با توحید اسلامی ما .

اما ناسازگاری علمی از این جهت است که به عکس گفته آنها ما نه تنها تضادی در درون موجودات نمی بینیم ، بلکه یک نوع هماهنگی و همصدائی در میان تمام ذرات و اجزای جهان به وضوح مشاهده میکنیم.در همان مثال تهم مرغ تحبب است که می گویند تضاد است. کدام تضاد ؟ کدام جنگ و مصالح ؟ و کدام نفی و اثبات ؟ نه آزمایشها نه مشاهدات نشان می دهند یک هماهنگی کامل در درون این موجودات است .

مواد غذائی موجود در تهم مرغ و دانه گیاه خود را دربست در افتیار آن سلول هیاتی گذاشده و به نمود و رشد آن کمک می کند ، آیا هیچگاه غذای های ما ضد ما هستند ؟ این میوه، این آب ، این نان و گوشتی که می خوریم ضد ماست ، یا هماهنگ با وجود ما ؟ آیا اینها با ما سر جنگ دارند ؟ آنها عامل نفی هستند ؟ و وجود ما عامل اثبات ؟

بنابراین ، به عکس پیشداوریهایی که آنها به منظور نتیجه گیری در مسائل اجتماعی برای خود ترتیب داده اند در جهان طبیعت همه جا یک نوع همکاری و تعاون از درون و برون موجودات برای رسیدن به تکامل مشاهده می شود.

آفتاب می تابد ، باران می بارد ، نسیم می وزد ، مواد غذائی زمین

التحقاطی و التقطاطی ها

کمک می‌کنند، و مواد غذائی درون دانه گندم نیز کمک می‌کند، همه دست به دست هم می‌دهند تا سلول زنده بتواند به رشد و نمو خود ادامه دهد، جوانه بزند، و سپس به خوش پر بازی تبدیل گردد.

اگر ضدی وجود داشته باشد همان آفتی است که ممکن است در نیمه راه تکامل به جان او (از خارج) بیفتد و تازه آن یک امر فرعی و انحرافی است، و الا در مسیر اصلی همه جا تعاون و تومید به چشم می‌خورد، همه جا سفن از کمک و رفاقت است، چیزی که نام آنرا بتوان تضاد و عامل نفی و اثبات گذارد وجود ندارد.

و اما در جامعه انسانی، ما فکر می‌کینم اگر این جوامع نیز هماهنگ با آفرینش گام بردارند تضادی وجود نخواهد داشت، و اگر تضادی میان سرمایه داری و پرولتاژی وجود دارد به خاطر انحراف از مسیر فطرت است و بنابراین اگر مسائل ذهنی و پیش ساخته را کنار بگذاریم و نفوایه‌یم مجوزی برای توجیه کمونیسم از درون جامعه سرمایه داری بتراشیم آثاری از این تضاد درونی در طبیعت دیده نمی‌شود، یک جامعه طبیعی و غیر منحرف از راه فطرت نیز تضاد ندارند.

و هر جا تضادی است از برونو است و به صورت یک مسئله فرعی و جنبی، و نه اصلی و درونی و ذاتی.

جالب اینکه گاهی بعضی از آنها به مسئله ترکیب اتمها از الکترون که دارای بار الکتریسیته «منفی» و «پرتوونها» که دارای بار «مثبت» است می‌رسید، و از آن فراتر می‌روند و ترکیب همه انواع را از دو زوچ نز و ماده که چهره ای از تضاد هستند مطرح می‌کنند!...

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

چه پیز جالبی ؟ الکتریسیته منفی و مثبت چه تضادی با هم دارند ؟ بحکس نهایت جاذبه و دوستی میان آنها است : در فیزیک دیده ایم همیشه دو الکتریسیته «همناه» همدیگر را میرانند ، ولی بحکس دو الکتریسیته نا همناه(مثبت و منفی) همدیگر را چون جان شیرین در آغوش میکشند ! ...

در انسان و سایر جانداران عمیقترین و شدیدترین جاذبه ها میان دو جنس مختلف وجود دارد ، اصلاً جاذبه ای از آن قویتر سراغ دارید ؟

حالا اسم آنرا دو جنس مخالف- متأسفانه - گذاردہ اند ، در حالی که این تعبیر غلط است و باید دو جنس مختلف گفته شود چرا که ما هیچگونه «مخالفتی» میان آن دو نمی بینیم- سهل است- نهایت توافق را هم دارند ! ...

عشق به معنی نیرومندترین جاذبه ها است همیشه میان این دو برقرار است ، چقدر بیگانگی از واقعیت می خواهد که ما نام این جاذبه عمیق را تضاد بگذاریم ، و یکی را عامل «نفی» و دیگری «اثبات» و در حال جنگ دائم بدانیم ؟

* * *

جهان بینی تومیدی

اما از نظر اسلامی مسئله «تضاد» درست در مقابل «تومید» است و تعجب این است که این آقایان می خواهند این دو را با هو جوش دهند !

توضیح اینکه : تومید اسلامی دو مفهوم «خاص» و «عام» دارد ، مفهوم خاص تومید همان است که بازگشت به یگانگی ذات پاک فدا و صفات او میگند .

التفاظی و التفاظی ها

اما توحید بمعنی وسیع کلمه و عام ، سراسر اصول و فروع اسلام سراسر جهان بینی و ایدئولوژی این مکتب را تشکیل می دهد ، و در حقیقت اساس «شناخت» اسلامی است.

از نظر یک موحد مسلمان ، نه تنها خداوند و آفریدگار جهان یکی است ، نه تنها صفات جمال و جلال او به یک حقیقت و به ذات پاکش باز می گردد ، و نه تنها تمام پیامبران و تعلیمات آنها (با سلسله مراتب) به یک سو متوجه است ، و نه تنها (ستاییز در شکل واحد و سراسری برای همه انسانها است. بلکه جهان هستی با تمام وساحتی یک واحد بیش نیست ، که قانون واحدی بر سراسر آن حکومت می کند ، چرا که همگی پرتوی از ذات واحد اویند.

جامعه انسانی یک واحد است و باید قانون واحدی بر سراسر آن ، بر همه قشرها، بر همه نژادها و اقوام ، بر همه توده ها ، حکومت کند، فاصله ها و شکافها و تبعیضها همه برجیشه شوند، تا هماهنگ و منطبق بر قوانین آفرینش و طبیعت باشد، تا حق میات و بقا داشته باشند، که در این جهان آنها حق بقا دارند که هماهنگ با نظام هستی باشند.

حقیقت و روح توحید باید در همه نظامهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی متجلی باشد و هر گونه انحراف از این اصل انحراف از نظام هستی و تیمه آن سقوط و مرگ است.

جهان بینی توحیدی ، و توحید به عنوان یک اصل فراگیر ، بما می گوید :

عالیم هستی مجموعه ای از نظامات هماهنگ است که در بستر مساب

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

شده ای به پیش میروند.

ما تری فی فلق الرحمٰن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور (۱)

عالِم میدان بزرگ جنگ و مبارزه و کشمکش نیست ، و اصل اساسی در جهان و جامعه انسانی صلح و صفا است، و جنگ از فطوات شیطان میباشد :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّمَاءِ كَافِهٖ وَ لَا تَتَبَعُوهُمْ فَطْوَاتُ الشَّيْطَانِ (۲)

تعاون- و نه تضاد- پایه اصلی جوامع انسانی را تشکیل میدهد :

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْأَثْمِ وَ الْعُدُوانِ (۳)

اصول فطرت انسان بر یک «جامعه توحیدی» استوار است و اختلاف و تضاد یک امر عارضی و بر خلاف این فطرت است : کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین (۴) و بعثت پیامبران برای دعوت به وحدت، بازگرداندن انسانها به جامعه توحیدی و مبارزه با هر گونه اختلاف و تضاد که از «شرک» سرچشمه می‌گیرد بوده است.

اگر تضاد یک اصل اجتناب ناپذیر در همه پدیده ها ، و در جامعه انسانی ، بود ، دعوت پیامبران به جامعه توحیدی دعوت بر ضد نظام

۱- سوره ملک آیه ۳

۲- بقره- ۸

۳- مائدہ- ۷

۴- بقره- ۲۱

التقاطع و التقاطع‌ها

آفرینش و قانون هستی محسوب می‌شود و چنین دعوتی از آغاز محموم به شکست بود.

جهان بینی تومیدی می‌گوید: مجموعه این جهان در خدمت موجود تکامل یافته ای چون انسان است، در تسفیر او و همراهانگ با خواسته‌های تکاملی او است.

و سفر لكم ما في السماوات و ما في الأرض (۱)

و سفر لكم الشمس و القمر دائبين (۲)

و به این ترتیب پذیرش تضاد و جنگ دائم بعنوان یک اصل پایه ای متناسب مذاهب شرق آلمانی همچون مذاهب یونان قدیم، مذهب منسوب به زرتشت، مذهب اهورا مزدا و اهریمن، و یا آنها که پایه را بر ماتریالیسم و ماده گزارده اند می باشد، نه یک مذهب تومیدی و فالی از هر گونه شائبه شرک.

* * *

تلاش برای نبات دیالیک تیک

«سازمان» در بسیاری از کتب خود تلاش و کوشش وسیعی کرده تا از یک سو دیالیک تیک را از انصراف مارکسیسم در آورد و ساقه طولانی تاریخی برای آن ترتیب دهد، و نتیجه گیری کند پذیرش دیالیک تیک الزاماً به معنی قبول جیزی از مارکسیسم نیست.

و از سوی دیگر از منابع مذهبی شواهدی برای آن فراهم ساخته شد،

۱- مائدہ- ۱۳

۲- ابراهیم- ۳۳

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

تا «دیالیک تیک» را مسلمان کند که ازدواج با آن بی مانع باشد!

اگنون به عصاوه گفتار آنها در این زمینه گوش فرا دهید:

.... اگر به عام ترین صورت، معنی دیالیک تیک را پذیرش تضاد و وجوده متضاد در بطن یک پدیده واحد بگیریم، یعنی عام ترین تلقی از آن، قدیمترین دپای دیالیک تیک را باستی در ادیان باستانی مشرق زمین جستجو کرد، (منظورشان تضاد نور و ظلمت و اهورا مزدا و اهریمن در مذهب منسوب به (زرتشت است)

بنابراین مسئله زوجیت و تضاد در پدیده های طبیعی و مادی بهیچوجه در ادیان توهمیدی! پیز تازه ای نیست، از قدیم الایام سابقه دارد!

بعنوان مثال اشاره ای به قرآن بگنیم: دیدیم چگونه شب را از دل روز، روز را از دل شب، زنده را از دل مرده، مرده را از زنده بیرون می کند. و یا در اوامر سوره یاسین تشريع میکند که چطور آتش از گیاه سبز آب دار- البته فشک شده این گیاه- بیرون می آید:

(الذى جعل لكم من الشجر الاخضر ناراً فاما اذا انتم منه توقدون)

*میدانیم که قرآن مرکت تکاملی انسان را یک تکاپو و نبرد میان جنبه ها و اضداد به اصطلاح «شیطانی» و «انسانی» نفس انسان تلقی میکند که طی آن فرد مؤمن در هر قدمی باستی تضاد درونی خودش بین فجهور و تقوا را در جهت تقوا هل کند (سوره ضمی)

*یا در نهجه البلاغه میبینیم که حضرت علی (ع) می گوید:

«فدا با قدرت خودش جنبه های متضاد و مختلف را با هم پیوند

التفاظی و التفاظی ها

داد- یک پیوند اجتناب ناپذیر و ناگرسختنی- و اسباب همنشینی و قرابت و نزدیکی و اتماد و زوجیت اینها (ا با هم فراهم گرد). عین جمله ا می خوانم :

لائم بقدرته بین متضادها و وصل اسباب قرائتها

(نهج البلاغه خطبه ۹۰ فراز ۲۱)

«با قدرت خودش این جنبه های متضاد را به یگدیگر پیوند داد ، پیوسته گرد ، و اسباب نزدیکی و همنشینی و اتماد و زوجیت اینها (ا فراهم گرد)»

* بر همین روال در ادبیات بعد از اسلام این مسئله دقیقاً مشاهده میشود ، قطعه ای از مولوی را می خوانم :

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست

جمله در تخيير و سر سرمدی است

زندگانی آتشش فدّهاست

مرگ آن کاندر میانش جنگ خاست

جنگ اضداد است این عمر جهان

صلح اضداد است عمر جاودان

(نهج و غم را پی آن آفرید

تا بدین ضد خوش دل آید پدید

پس به ضد نور دانستی تو نور

ضد ، ضد را می نماید در صدور

(پس) هزاران ضد ضد را میگشند

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

بازشان مگم تو بیدون می گشد

پس نهانی که به ضد پیدا شود

چونکه حق را نیست ضد پنهان بود!

نور حق را نیست ضدی در وجود

تا به ضد او را توان پیدا نمود

از عدمها سوی هستی هر زمان

هست یا (ب ، کا) وان در کا) وان (ا)

سپس در دنباله سخنان خود اشاره به دیالیک تیک هرا کلیت فیلسوف معروف یونانی که ۶۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته و جمله معروفش «در یک (ودخانه دوبار نمی توان شنا کرد» نموده و نتیجه گیری می کند که در اروپا و مغرب زمین نیز از دیر باز عقیده دیالیک تیک وجود داشته است(۲)

* و بعد از آن بعضی از گفته های «فیثاغورث» مکیم یونانی را نقل می کند که میگفت «تضاد واحد و کثیر (به اصطلاح یک و چند تا) و زوچ و فرد منشأ همه اختلافات است» و آنرا یکنوع برخورد دیالیک تیکی میشمرد (۳)

اما در پایان اعتراض میکند که : دیالیکتیک به معنی (ایچ امروزیش که مدون شده اولین بار در قرن هیمددهم به وسیله هگل تدوین شده

(۱) **تبیین جهان** جلد ۱۴ صفحات ۲۰ و ۲۱ و ۲۲

۲- همان مدرک ص ۳۳

۳- همان مدرک ص ۳۴

التفاوت و التفاوت ها

و مارکس جوان به عنوان یک هگلیست پُر ، دیالیکتیک را در کادر ماتریالیسم یافت ؛ و به قول فودش ابعاد ایده آلیستی هگل را پاک کرد و زدود ، یا به قول فودش «من کاری نکردم الا اینکه هرمی را که هگل از اُس روی زمین گذازده بود بر قاعده بر زمین گذاشتم»(۱)

در بقیه کتابهایشان عین این مطلب را از زبان سایرین می شنویم یا با مفترض که و زیادی که تأثیری در نتیجه و مفهوم نهائی بحث ندارد ، و این نشان می دهد که آخرين تلاششان در این ابسطه به همین مباحث محدود می شود.

* * *

بحث و بررسی

برای اینکه نتیجه بهتری از این بحث بگیریم اجازه دهید گفته های بالا را نفست مدادگانه سپس بطور مجموع مورد بررسی قرار دهیم :

۱- درست دقت کنید آنها عاه ترین صورت را ؛ برای مفهوم دیالیکتیک «پذیرش وجوده متضاد در بطن یک پدیده واحد» گرفته اند ؛ سپس تضاد نور و ظلمت یا اهورا مزدا و اهریمن را (د پای دیالیکتیک در ادیان باستانی میشمرند آیا وجود نور و ظلمت در کل جهان معنایش جمع وجوده متضاد در پدیده واحد است ؟ آیا جنگ خدای نیکی و خدای بدی در مذاهب شرق آسود تضاد دیالیکتیکی است که متماً در درون هر موجود

۱- همان مردگ ص ۲۶ و ۲۷

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

و هر پدیده میباشد؟

وانگهی وجود اینگونه افکار نادرست و شرک آمیز که امروز از نظر فلسفی بطلانش به ثبوت (سیده چه ربطی به ادیان توهیمدی دارد؟

۲- قرآن نمیگوید شب را از دل روز بیرون می آوریم و روز را از دل شب ، بلکه به عکس می گوید شب را در روز داخل میکند و روز را در شب ، یعنی در رون هیچیک از این دو پدیده دیگری وجود ندارد بلکه از خارج وارد می شود (بمعنی یولچ دقت کنید)

به علاوه تضاد روز و شب چه ربطی به تضاد دیالیکتیکی دارد، په کسی منکر است که در جهان زشت و زیبا ، خوب و بد ، شب و روز ، سیاهی و سفیدی ، زنده و مرده وجود دارد؟ بنابر این ، خوب است همه را طرفدار دیالیکتیک بشناسیم ، در حالیکه وجود ضدین در جهان مطلبی است و تضاد دیالیکتیکی (تضاد رونی) مطلب دیگر. حتی خارج شدن مرده از زنده و زنده از مرده که به معنی تولد گیاه زنده فی المثل از زمین بیجان و یا تولد جنین مرده از یک حیوان زنده است (ربطی به تضاد رونی اشیاء و پدیده ها ندارد ، و تضاد دیالیکتیکی یعنی ترکیب هر موجودی از خودش و خداش و جنگ دائمی میان آنها) ، یکی به عنوان عامل نفی و دیگری عامل اثبات .

همچنین بیرون آمدن «آتش» از «شمر امضر (درفت سبز) که تفسیرش را افروختن آتش از چوب درختان بعد از فشک شدن نموده ، هیچ رابطه با تضاد دیالیکتیکی حتی به معنی وسیعی ندارد ، پرا که

میدانیم چوب آتش نیست بلکه ماده ای است که هرگاه در کنار اکسیژن قرار گرفت با هم ترکیب میشوند و از ترکیب آن دو آتش بوجود می آید.

ال تقاطعی و التقطاعی ها

این موضوع چه ربطی به وجود ضدین (عامل نفی و اثبات) در شیی واحد دارد.

چنین به نظر میرسد که این آقایان وجود هرگونه ضدین را در جهان (ولو در دو زمان متوالی-یا در دو پدیده) به مساب تضاد دیالیکتیکی گذاردند اند در حالی که تضاد دیالیکتیکی باید در یک پدیده و در زمان واحد باشد.

۱۳- اما وجود جنبه های «انسانی» و «شیطانی» در نفس انسان و حل تضاد «فجور و تقوی» در هر گام، مسئله ای است که پی بردن به واقعیت آن نیاز به توضیح مفترضی دارد و آن اینکه :

هر انسان معمونی است از نیازهای به اصطلاح حیوانی ، باضافه عقل و درک ، به اضافه غرائز و امیال و عواطف.

و در جوهر اینها نه تنها تضاد نیست بلکه هماهنگی و همکاری و تعاون برای پیمودن جاده تکامل است ، ماداهم که به انحراف و افراط و تفریط نگرانیده باشد. فی المثل «شهوت جنسی» نه فقط تضادی با «تقوی» و تکامل انسان ندارد بلکه سبب بقای نوع اوست و سبب شکوفا شدن بسیاری از استعدادهای او است ، مگر اینکه از مسیر طبیعی اش منصرف گردد.

اشتها به غذا ، علاقه به فویشتن ؛ ترس و خشم در برابر عوامل مزگ و نابودی همه حافظ وجود او و پرهائی برای مفاظتش میباشد ، و در ذات هیچیک از اینها مرکت فد تکاملی نیست.

شما نمیتوانید یکی از عواطف و غرائز و ویژگیهای اصیل انسان را پیدا کنید که با عقل و تقوا تضاد داشته باشد بلکه مسئله تعاقون و همکاری و مکمل وجود یگدیگر بودن در میان آنها مطرح است.

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

همه تضادها آن زمان شروع میشوند که این نیروهای تومیدی و هماهنگ از مسیر طبیعی و فطری خود منحرف گردند ؛ و راه افراط و تفریط را بپینند که در آن هنگام ؛ تضادها ، جنگها کشمکشها شروع میشود ، و واحد تومیدی وجود انسان تبدیل به یک میدان ستیز شرک آلود میگردد.

جهان بینی تومیدی همه جا ما را به وحدت و نفی تضاد دعوت میکند و تضادها را چهره هائی از شرک میداند. هر انسان به صورت طبیعی مانند دانه باران شفافی است که از آسمان نازل میگردد که تضادی در درون او نیست ، اما در برخورد با محیط های آلوده گاهی آلوده میشود (از فارغ وجود خود) و تضادها از اینجا ظاهر میشود.

«کفهای آلوده روی این آب که نتیجه تضاد تمیلی و بیانگر مرز حق و باطل است ، در نهاد آن مایع زلال آسمانی نبود» و تمام کوششهای مریبان الهی نیز همین است که این مواد اضافی را بر گیرند ؛ و انسان را تصفیه کنند ، و آنچه سودمند است باقی بماند و به فطرت تومیدی باز گردد ، که جز یکپارچگی و هماهنگی پیزی در آن نباشد.

انزل في السماء ماءً فسألت أوديَه بقدرهَا فامْتَلَ السيل زبداً رايباً و مما يوقدون عليه في النار
ابتهاء عليه او متاع زيد مثله كذلك يضرب الله المقام و الباطل فاما الزيد فيذهب جفاء و اماما ينفع
الناس فيمكث في الأرض كذلك يضرب الله الامثال (عد ۱۸)

و اینچنین است چهره جهان و چهره انسان در یک نظر یک فیلسوف که از دیدگاه توهمید به جهان
مینگرد ، و اصولا جهانی که اثر آن ذات واحد است (ذاتی که تضاد در آن معنی ندارد) هز این نمیتواند
باشد.

التقاطع و التقاطع‌ها

در نتیجه ما هر قدر به حقیقت و وعی توهمید که چهره اصلی آئین ماست نزدیکتر شویم تضادها کمتر و
کمتر و سرانجام نابود میشوند و هر قدر از آن اصل فطری و طبیعی فاصله بکیریم تضادها در درون و
برون مان آشکارتر میگردد ، چرا که در مرحله شرک گام نهاده ایم.

پس بهتر است که تضاد دیالیکتیکی را به همان مشرکان ماتریالیست و اگذار کنیم و ما که مومدیم
به اصل هماهنگی (وی آوریم).

اما مسئله «الهام فجور و تقوا» که در آیه «فالهمها فجورها و تقواها»(شمس آیه ۸) آمده است مسئله
وجوه ضدین «فجور» و «تقوا» در زهاد آدمی نیست بلکه سفن از «الهام» و نشان دادن راه و آگاهی
بغشیدن است که اگر راه توهمید را بپوشی تماه نیروهایت هماهنگ و در مسیر تقوا است و اگر راه شرک

را بپوئی فموده است و بدین‌گونه فلاصله الهام به معنی ایجاد نیست بمعنی تعلیم و آگاهی بخشیدن است، و این درست به آن می‌ماند که بگوئیم :

این راه است و این چاه ، و آن هو دیده بینا و آفتاب . . . اناهديناه السبيل اما شاکراو اما کفروا

(دهر آیه ۳)

۱۴- اما در مورد جمله ای که از نهجه البلاغه از خطيبه «اشباع» آورده اند باز به همان اشتباه بزرگ برفورد می‌گنند یعنی اشتباه «تضاد» به معنی لغوی با «تضاد دیالیکتیکی»

آنچه امام (ع) بیان فرموده تضاد به معنی لغوی است و آن وجود اشیاء مختلف و تضاد در جهان است، و آنچه این آقایان- طبق سابقه ذهنی خود- نتیجه گیری کرده اند تضاد درونی اشیاء و جنگ داخلی

هر پدیده

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

در شکل «عامل اثبات» و «عامل نفی» می‌باشد ، و میان این دو از زمین تا آسمان فاصله است.

باز تکرار می‌گنند هیچکس نه ، فیلسوف و نه غیر فیلسوف ، در هیچ مکتب و مذهب ، انگار وجود اشیاء متضاد مانند نور و ظلمت و مرگ و حیات و زشت و زیبا و سرد و گرما در پنهان جهان و در طبیعت نمی‌گند ، مگر اینکه عقل خود را گم کرده باشد. این یک امر مسلم است ، این همان تضاد لغوی است.

بمث از نوع فاصلی از تضاد یعنی تضاد دیالیکتیکی است که در درون هر پدیده و هر موجود دو عامل نفی و اثبات در حال دائم باشد. از این که بگذریم تعبیر نهجه البلاغه به «لا بقدرته بین متضادها» دلیل بر ضد گفتار آقایان است، زیرا در مفهوم لائم یک نوع هماهنگی و تعاون افتاده است و این درست بر ضد جنگ پایان ناپذیر عوامل نفی و اثبات دیالیکتیکی است.

این سفن درست به این میماند که بگوئیم در تن انسان اعضاء کاملاً مختلف ، با ویژگیهای متضاد آفریده شده ، از استفوان فشن و ممکن پاشنه پا گرفته تا پرده ظریف شبکیه چشم ، و از مویرگهای ذره بینی لطیف تا رگهای کلفت و ضفیم ، از هساسترین بخش عصبی تا نافن فاقد حس ، ولی دست آفریدگار آنچنان پیوندی میان آنها برقرار ساخته که با یکدیگر کمال همکاری را دارند.

آیا این سفن هیچ ارتباطی با تضاد دیالیکتیکی دارد؟

گفتار علی (ع) که بیانگر جهان بینی توحیدی است نیز اشاره به همین

التحقاطی و التقاطی ها

محنی است چرا که در جمله «لائم» این مفهوم درج است.

۵- و اما داستان اشعار مولوی : علاوه بر اینکه اظهار نظر او ، یا ملا صدرًا شیرازی مکیم معروف (ا-ب) تنهائی-دلیل بر جهان بینی ویژه اسلامی گرفتن دور از هر گونه واقع بینی است ، در این اشعار نیز اثری از تضاد دیالیکتیکی به چشم نمیمورد بلکه همچنان بعثت از تضاد «لغوی» است.

درست به این شعر دقت کنید :

پس به ضد نور دانستی تو نور ضد ضد را مینماید در صدور

در اینجا سفن از تضاد نور و ظلمت است که یک تضاد عادی است که هیچکس انگار آن نمیکند و نه تضاد درونی و عامل نفی و اثبات.

قابل توجه اینکه مسئله مهمی که مولوی در این اشعارش بیشتر روی آن تکیه دارد مسئله شناخت اشیاء از طریق اضداد است که در آن عبارت مشهور فلسفی میفوانیم: «تعزیر الاشیاء باضدادها» اشیاء را با اضدادشان میتوان شناخت.

درست به این شعر توجه کنید :

پس نهانی که به ضد پیدا شود چونکه مق را نیست ضد پنهان شود

یعنی بسیاری از اشیاء در آغاز از نظر انسان پنهانند اما با مقایسه به اضدادشان آشکار میگردند؛ فی المثل اگر هیچکس در تمام عمرش در دنیا بیمار نمیشد؛ ما هرگز نمیتوانستیم بفهمیم سلامت تن پیست؟ و یا اگر ماهیان دریا هرگز از آب دریا بیرون نیافتد ممکن نیست هیچگاه چیزی را به عنوان آب بشناسند.

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

یا در مثالی که نویسنده «تبیین جهان» خودش در پاورقی این بحث مطرح ساخته که اگر ما در کوره هائی باشیم که نور واحدی از تمام وزنه های اطرافش بدروان آن میتابد، بطوریکه اشیاء موجود در آن کوره از تمام اطراف یکسان نور بگیرند، و سایه و نیم سایه ای مطلقاً در آنها وجود نداشته باشد در میان آن همه، هیچ چیز را نمیتوانیم ببینیم (چون ضد نور وجود ندارد)

در تمام این مثالها مطلقاً سفن از تضاد دیالیکتیکی و عامل نفی و اثبات درونی نیست، سفن از شناخت هر موجود با مقایسه ضد بروانی آن است.

به همین دلیل چون فداوند ضدی ندارد ذات پاکش برای ما ناشناخته مانده است.

دلفوش کردن به اینکه در کلام فلان شاعر ، یا فلان فیلسوف ، کلمه تضاد آمده : پس لابد او هم اصول دیالیکتیک را پذیرفته است ، و یا اینکه چون قرآن سفن از نور و ظلمت و شب و روز به میان آورده پس دلیل بر امضاء دیالیکتیک در قرآن و نهجه البلاغه است ؛ بیشتر به فریب دادن خویشتن شبیه است تا تحقیق از یک واقعیت.

همچنین گفتار فیثاغورث هکیم و ریاضی دان را در زمینه اعداد در آنها که میگوید «تضاد واحد و کثیر ، و زوج و فرد ، منشأ همه اختلاف است» یکنوع بروفورد دیالیکتیکی دانستن ، در واقع به اغفال گری شبیه تر است.

تضاد واحد و کثیر و زوج و فرد چه ارتباطی به تضاد درونی پدیده ها

التقطی و التقطاطی ها

و عوامل نفی و اثبات دارد.

بعضی دیگر از مجاہدین نیز در کتابها یا سفرنامه‌هایشان سوگند قرآن را به زوجه و فرد (والشفع والوتر) نیز یک بروفورد دیالیکتیکی از نامیه قرآن دانسته اند ! که پاسخ آن کاملاً روشن شد.

* * *

از مجموع آنچه گفتیم این نتیجه گرفته میشود که «تضاد» (به معنی مورد بحث) در هیچیک از منابع اسلامی و مانند آن ؛ که آنها تمسک جسته اند مورد پذیرش واقع نشده ، و تناه از لفظ تضاد که همه ها

اشاره به مفهوم لغوی ان است سوء استفاده کرده اند؛ البته این نوع استدلال در برابر افراد ناآگاه ممکن است موفقیت آمیز باشد.

به حال پذیرش تضاد دیالیکتیک، آنهم به عنوان پایه اصلی جهان بینی، که تداعی جهان بینی شرک آلد است با جهان بینی توحیدی سازگار نیست.

و عجیب این که آنها با اینهمه گرایش به شرک، اسلامشان را «اسلام ناب»! میدانند و اسلام دیگران را اسلام شرک آلد!

* * *

تضاد در چهار چوب توحید!

هیچ چیز در اینها عجیبتر از آن نیست که میگویند «تضادها باید به سمت و مدت مل بشوند ... سپس اضافه میکنند: بر اساس یک اندیشه قرآنی و توحیدی از تضاد دیالیکتیک بدون توحید سرانجامی ندارد، اصلت ندادن به و مدت و یگانگی و سمت یگانه ساز تکامل-همچنان که در قواعد

دیالیک تیک و جهان بینی اسلامی

تکامل دیدیم- ما را در بمبوهه دولیت و تضاد فرو فواهد برد . . . بنابراین ما تضاد را به عنوان یک واقعیت میپذیریم اما در چهار چوب و مدت«(۱)

و در سخنان دیگر اضافه میکنند که: دیالیکتیک از نظر مارکسیستها هیچ حد و مرزی ندارد، چونکه ماده از نظر آنها بی حد و مرز است (ولی از نظر ما دیالیکتیک تنها در ماده محسوس و ملموس صدق میکند و نه در همه چیز) (۲)

ولی این سفن به آن میماند که بگوئیم ما «شرک» را برای رسیدن به «تومید» برگزیده ایم ! مگر شرک میتواند راهی به سوی تومید باشد ؟ این یک نمونه باز از بن بستهای است که التقاطها در تنگنای آن گرفتار شده اند و جز از طریق بازی با الفاظ راهی برای آن نیست ، که آنها نیز همین راه را برگزیده اند.

از یک سو میفواهند تومید قرآن و اسلام را بعنوان اصل اساسی و سمت یگانه ساز پذیرند ، و از سوی دیگر شرک دیالیکتیک را که متناسب همان ماتریالیسم و ماده گرائی است ، و از آمیختن این دو با یکدیگر اسلام ناب ! بسازند.

اما اینکه میگویند در ایدئولوژی سازمان دیالیک تیک تنها در ابعاد مادی و محسوس پذیرفته شده و همین ما را از مارکسیستها جدا می سازد

۱- تبیین جهان جلد ۱۴ ص ۲۸ و ۲۹

۲- مدرک سابق

التقاطی و التقاطی ها

چرا که آنها دیالیکتیک را در کل جهان پذیرا شده اند که وجود در نظرشان مساوی است با ماده.

این سفن تنها میتواند دلیلی باشد برای آنها که (سماءً) مارکسیست نیستند نه دلیلی بر نفی التقاطی بودن ؛ زیرا درست به همین جهت است که ما آنها را یک گروه التقاطی میدانیم نه مارکسیست ، چرا که چیزی از اسلام گرفته اند و چیزی از مارکسیسم ! و اگر وجود را مساوی ماده می دانستند و دیالیک تیک را هاکم بر همه چیز ، مارکسیست خالص بودند.

*

*

*

۱۴- سازمان و اقتصاد مارکسیستی

طرح اقتصاد مارکسیستی امروز برای ما کاملا مشخص است :

در این طرح دورانهای اقتصاد انسانی در پنج دوران فلاصله می‌شود و در این پندازه؛ نفستین آنها «گمون اولیه» است که هنوز مالکیت فضوصی وجود نداشت و منابع طبیعی و ابزار ساده تولید متعلق به عموم بود؛ همه با هم کار می‌کردند و بطور اشتراکی مالک بودند و مشترکاً مصرف می‌کردند، و به همین دلیل آنچه آغازگر استثمار بود هنوز بوجود نیامده بود و انسانها راهت بودند!

از آن پس دوران مالکیت فضوصی تواه با «بردگی» انسانها که اقتصاد عصر شکار بود و سپس دوران فئودالیزم که اقتصاد عصر گاو آهن به بعد بود، و بعد از آن اقتصاد سرمایه داری و بورژوازی که اقتصاد عصر ماشین بود بوجود آمد و بدنبال آن اقتصاد کمونیستی بوده یا فواهد بود؛ این اقتصاد از دل سرمایه داری بر می‌فیزد و راهی است که همانند سایر دورانها بمحض جبر تاریخ پیموده فواهد شد؛ و نظامهای کشورهای سرمایه داری سرانجام به آن منتهی می‌گردند، چرا که از طبقه کارگر تشکیل یافته، و با استفاده از نیروی همبستگی فلقها که زائیده تکامل ماشین است

سازمان و اقتصاد مارکسیستی

سرمایه داری را واژگون می‌کند و کمونیسم متولد می‌شود؛ در این نظام باز هم همه منابع طبیعی و ابزار تولید در شکل مالکیت عمومی در فواهد آمد و مالکیت فضوصی به کلی الخا می‌گردد و جامعه بن طبقه که استثمار در آن اراده ندارد، تحقق می‌ذیرد و بهشت موعود فرا می‌رسد!

* * *

این طرح- پناپه درجای خود گفته ایم- از نظر ما مملو از اشتباهات است :

-کمون اولیه افسانه ای بیش نیست؛ و دورانهای پنجمانه با واقعیت عینی تاریخ تطبیق نمیکند.

پیشگوئیها که درباره انقلابهای کمونیستی در کشورهای سرمایه داری پیش بینی کرده اند بوقوع نپیوسته.

-مرکت جبری تاریخ نیز یک افسانه دروغین است، و مرکز اصلی آن دگرگونی ابزار تولید بودن، دروغ دیگر.

-و نیز تحقق جامعه کمونیستی پایان استثمار و بهشت موعود انسانها نیست بلکه آغازگر دوره مجدیدی از استثمار فشن و بیرحم است که در بسیاری از جهات دست کمی از استثمار سرمایه داری غارتگر و ظالم و جبار ندارد-که این جای شرع هیچگاه از آنها نیست.

منظور ارائه دورنمائی از این طرح بود که در مقایسه با طرحی که مبارزین ارائه داده اند مسائل روشن شود. اکنون یک صفحه از کتاب تبیین جهان را میتوانیم ببینید برترین درست همان برنامه هست یا نه؟ طابق النحل بالفعل!

التقطی و التقطی ها

«زندگی انسان ابتدائی خیلی ساده بود آنقدر ساده که کمتر تفاوت‌های اجتماعی که ما امروز می‌بینیم آنها قابل مشاهده بود به قول قرآن کان الناس امه واحده، نه طبقه ای نه استثمار گری و نه استثمار شونده ای.

زندگی بدون طبقات ، په زندگی شیرینی بود ، ولی این زندگی در مادون آگاهی بود ، با هم کار میکردند ، تولید میکردند و با هم میفوردند زندگی هنوز آنقدر ابتدائی بود که چیزی برای استثمار کردن و میوه نداشت ، پس این مساوات مساوات مادون آگاهی نبود.

فیلی از پیزهای که ما فکر می کنیم در زندگی انسان از روز اول بوده اصلاً نبوده ، نه دولت و نه ارتش ، اصلاً نیازی نبود.

این مومودات مجدد ، اجتماعی کار میکردند ، و این در صد بهره وری کارها و تولیدشان را بالا می برد ! ابزار مددی کشف می شد ، و به هر حال زمانی رسید که اضافه تولید ایجاد شد ، قبل از این چیزی وجود نداشت که اضافه بیاید ، ولی از این به بعد اضافه آمد (با پیشرفت ابزار کار) موضوعی برای استثمار پیدا شد.

وقتی استثمار موضوعیت پیدا کرد احساسات خفته درون انسان که تا آن موقع اجتماعاً محلی برای بروز نداشت این محل را پیدا کرد.

فروزن طلبی و به قول قرآن «تکاثر و استکبار» و به این ترتیب تاریخ استثمار پیدا شد. تاریخ طبقات. پقدار تنگ نظری است اگر فکر کنیم این شگفتیها این آغاز از آن عقل ابتدائی بفاطر این بوده است که عده ای بیایند با عدیه ای دیگر جنگ و دعوا کنند و حاصل کار آنها را تصاحب کنند...

شاید بتوانیم مشخصاً اسم اولین صورت بندی طبقاتی را

سازمان و اقتصاد مارکسیستی

«نظام برده» بگذاریم ، انبوه برده ها به نفع ارباب و صاحب مورد ظلم قرار می گیرند

تدریجاً طی مبارزاتی که این برده ها با الهام از انبیاء یا مصلحین دیگر کردند و با استفاده از زمینه رشد وسائل تولید و ارتقا ، سیستم برده هاکمیت خود را در بسیاری از جماعت از دست داد «برده دار» به

«ارباب» و بزده به «رعیت» تبدیل شد ، و نظام ارباب (عیتی طبیعتاً) به دهقان آنقدر فشار نمی آورد که در نظام قبلی به بزده وارد می شد.

سرانجام باز هم در زمینه ای از رشد ابزار در قسمتی از جهان منجر به این شد که نظام سرمایه داری و تولید صنعتی جانشین سرما می داری بشود.

با ورود سرما می داری تاریخ ، شکل بهره کشی تغییر کرد ، مالا کار مزدوری جانشین شکل قبلی کار شد. کارگر دیگر وابسته به زمین نیست نیروی کارش را می فروشد ، ظاهراً هم آزاد است که بفروشد یا نفروشد ، ولی اجبارات و ادارش می کند که هتماً بفروشد. این دفعه پای کارگر به ماشین بند است ، ولی بهره‌حال باز هم در مجموع از بعضی جهات یک گام جلو آمده ایم ...

فلق های تمث ستم ، اندامها و وسائلی را به صورت ارگان های انقلابی ، سازمانهای انقلابی ، تقدیم می کنند و می پروانند تا سد راه (امپریالیزم) را کنار بزنند و جاده کمال را باز کنند ...

بدون تردید به سوی اجتماعی که در آن فبری از ستم ، از طبقات ، و خبری از استثمار نباشد خواهید (فت).

(ولابد شکل زندگی همان شکل زندگی کمون نخستین است

التقطی و التقاطی ها

ولی در سطحی آگاهانه و متوجه و بالا !) (۱)

اگر الفاظی همچون قرآن «قرآن و انبیاء و آیه کان الناس امه واحده» را که چاشنی این عبارت است را ببرداریم ، مطالب را بدون این اضافات بفوانیم ، چنین به نظر می آید که یک کتاب صد در صد مارکسیستی را داریم می فوانیم نه تنها برداشتها که تعبیرها نیز همان تعبیرها است !

البته این رازی نیست که ما آنرا کشف کرده باشیم ، یا تنها در یک کتاب آنرا منعکس کرده باشند ، در نوشته های آن ترسیم اقتصاد مارکسیستی به وضوح دیده می شود منتها همانگونه که گفتیم چاشنی های از آیات قرآن یا عبارات نهجه البلاغه (البته توأم با تفسیر به رأی یعنی تفسیر دلفواه خودشان) و تعبیراتی از این قبیل :

مستضطعین

قسط انبیاء

اسلام علوی و مسینی

جامعه بی طبقه تومیدی

معیارهای فرعونی و فرعونیت

اسلام ناب و اصیل و راستین و مردمی

جامعه امام زمانی ...

و مانند آن در آنها دیده می شود که بازترین بر التقطی بودن است ، منتها در اینگونه موارد تناه شکل تاکتیکی دارد ، یعنی محتوا یک

بدون شک اسلام راستین دشمن سرفت استثمار و استعمال و استضهاف و هر گونه ستم و بهره کشی از حقوق انسانهاست. بدون شک اسلام دشمن سرفت هر گونه توسعه طلبی مارکسیسم ، و بدون شک آیات قرآن و سنت پیشوایان و تاریخ اسلام خطوط روشن این مبارزه را ترسیم کرده که از موضوع بحث ما خارج و فوشبختانه انقلاب اسلامی ایران این واقعیت را در عمل اثبات کرده است.

ولی هرگز اقتصاد اسلامی یک اقتصاد کمونیستی نیست ، دورانهای پنجمانه از دیدگاه اسلامی افسانه بی ارزشی است ، و مالکیت خصوصی (البته با شرائط و حدود و معیارهای انسانی و اسلامی اش) قابل انگار نمی باشد.

و به هر حال طرح اقتصاد مجاهدین یک طرح کاملاً مارکسیستی است که با الفاظ و عبارات اسلامی (و تووش شده و حتی از التقاط هم چیزی فراتر رفته است. به کتاب اقتصاد به زبان ساده مراجعه شود)

* * *

این گرفتاری در دام التقاط ، خواه به صورت پوشش باشد یا یک التقاط واقعی ، منحصر به مجاهدین نیست گروهی از اقتصاد دانان به ظاهر اسلامی که به صورت منفرد فعالیت دارند نیز گرفتار همین سرنوشت دردناک شده اند.

آنها از یک سو به مکم جنایات مستمر و بیسابقه آمریکای مهاحفوا-بخصوص در پنجاه سال اخیر که همه سرمایه های کشور ما و سایر کشورهای

فاورمیانه را به ورشکست غم انگیزی گشانید-بسوی قطب مخالف آن یعنی کمونیسم ، آگاهانه یا ناآگاهانه ، رانده شده اند.

و از سوی دیگر ، هال و هوای کشور ما در شرایط جمهوری اسلامی اجازه حمایت و طرفداری بی پرده و صریح و آشکار از مارکسیسم به آنها نمی دهد لذا به همین فطمش تقاطعی (وی آورده اند.

فی المثل در بحث مشروطی که افیراً یکی از جراید ، در رابطه با سیستم بانگی در جمهوری اسلامی ، طرح و نظر فواهی کرده بود چنین آمده بود :

«عدد ای از اقتصاددانان معتقد که در سیستم بانگی و اقتصاد کشور بهره بطور کلی باید مذف شود ، و این کار باید با لغو مالکیت فضوصی بر سرمایه انجام شود.»

دکتر محسن توانائیان فرد در این باره می گوید : «از نظر اقتصاد و دانش اقتصاد جدید مذف بهره کاری بسیار منطقی و شدنی است ، و تنها نیاز به این دارد که مسئولان امر از صدر تا ذیل بفواهند این کار بشود و اصولا این مسئولین باید دارای روحیه انقلابی و جسارتی انقلابی باشند ، چرا که مذف بهره نیاز به یک «انقلاب در برداشتهای فقهی» ! و نیاز به یک متمم قانون اساسی دارد ، تا در یک فتوای انقلابی اولا فقهای مالکیت فضوصی سرمایه را در زمان حاضر ملغی و محو شده اعلام نمایند ! چرا که سرمایه در اقتصاد قرن ۱۵ هجری و بیستم میلادی اگر با مالکیت فضوصی در آید استثمار آفرین است و اصل «لا ضرر» به مقدار کوچک آنرا نیز جایز نمی داند و ثانیاً متمم قانون اساسی نیز به دنبال نظر اعلم و فقهای اعلام ،

مالکیت خصوصی سرمایه را ملغی اعلام نموده اصل «فدا مالک» سرمایه را جایگزین نمایند ۱ ...

تنهای لغو مالکیت خصوصی و دادن کارها به دست افراد آگاه و انقلابی ! مشکل را هل فواهد گرد»(۱)

خوب ملاحظه می کنید با چه ظرفی دست به دامن تاکتیک التقاطی شده اند :

از یک سو الخای مالکیت خصوصی حتی در مورد کوپکش را تمثیل پوشش زیبای فدا مالک قرار داده که محتوائی هز مالکیت عمومی مارکسیستی ندارد.

از سوی دیگر از فقهای عظام دعوت کرده اند که جسارت انقلابی به فرج دهند ، و به میل ایشان امکام اسلام را در این زمینه دگرگون سازند ، و برای اینکه قانون اساسی گنوی که مالکیت مشروط را به سمتی شناخته سد راه آنها نشود (و لابد آنهمه فقهائی که در مجلس فبرگان دست در کار تنظیم آن بودند از چنین جسارت انقلابی بهره ای نداشتند) ، با یک مرکت انقلابی آنرا دگرگون سازند ، و با استفاده از روش «انقلاب در انقلاب» و «جسارت در جسارت» طرح اقتصاد مارکسیستی را قشنگ و زیبا پیاده کنند.

و از سوی سوم برای اینکه درس فقه استدلالی به فقهاء اعلام ! و مخصوصاً فقیه اعلم ! بدنهن قانون «لاضرر» را که لابد آقایان فقهاء فراموش کرده اند به یادشان بیاورند و حتی مصدق آنرا که «سرمایه کوپک» را نیز شامل می شود به آنها معرفی کنند !.

التقاطی و التقاطی ها

آی التقطی و تکتیک التقطی را در جوی مانند جو کشور ما بعد از انقلاب بهتر از این می‌توان پیدا کرد. من کار به شخص ندارم چهره مطلب را می‌گویم.

نگفته نماند که انعطاف بیش از حد بعضی از فضلا (هر چند نادر باشند) در برابر اصل لاضر و مانند آن که آنرا به صورت چماغی برای گوییدن همه احکام اسلام در آورده اند و هر حکمی را به آسانی «فودن آب» با آن زیر و و می‌کنند، و بر خلاف سنت همه فقهای اسلام لاضر را بهانه ای برای هرج و مرچ و محو بسیاری از احکام مسلم اسلامی قرار داده اند، (اه التقاط را برای این گروه هموار ساخته است که شرح آن و عواقبش برای اسلام (استین و مسلمانان در این مفترض نمی‌گنجد!

* * *

۳- طلوع مارکسیست از قلب اسلام ناب

«کودتا» یا ضربه به اصطلاح اپورتونیستهای پی نما یکی دیگر از دلایل آشکار التقاطی بودن سازمان است، هر چند سازمان اصرار دارد که اعتراف به این واقعیت نکند.

همانگونه که گفتیم در سال ۱۴۵، درست ۱۹ سال بعد از هسته بنی ایدئولوژیکی سازمان، دکرگونی یا کودتای در سازمان به وقوع پیوست و اکثر سران سازمان پس از بیث و بررسی کامل! به اینجا رسیدند که ایدئولوژی اسلام جوابگوی نیازهای عصر ما نیست! تنها ایدئولوژی که قادر به حل همه مشکلات و پاسخگوئی به تضادهاست مارکسیسم است. و به این ترتیب همبستگی صریح و آشکار خود را با مارکسیسم

سازمان و اقتصاد مارکسیستی

و جدائی از اسلام طی بیانیه مشروطی اعلاه داشتند و حتی بعضی از مخالفان خود را که پا فشای زیادی بر احتالت اسلام و نفی مارکسیسم داشتند درو کردند!

گرچه شاید اخیراً سعی داشته باشند این دگرگونی را کوچک جلوه دهنده ولی حتی خودشان سابقاً اعتراض داشتند که تولد گروه مارکسیسم که اکثریت سران را در بر می‌گرفت، از بطن سازمان مجاهدین خلق، ضربه سنگینی بر این سازمان وارد ساخته، و اعتماد مردم را سلب کرده، و علائم استفهام بسیاری گردانید ایدئولوژی آنها ترسیم نموده است.

به گوش ای از سخنان یکی از اعضاء وفادار گوش فرا دهید:

«... ضربه سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۰ از همینجا ناشی میشود که این ضربه اپورتونیستهای چیز نما ضربه نظامی یا سیاسی ساده نبود. بلکه ضربه ای بود عمیقاً به ایدئولوژی سازمان و بهمین دلیل، این ابعاد گسترده را پیدا کرد، و این اثرها را گذاشت ...»

این ضربه دقیقاً آثار مغربی داشت در اندیشه‌ها که اصلی ترینش بی اعتمادی بوجود آمده در توده هاست، بلطفاً دیدگاه سازمان و سبک برخورداری که سازمان مجاهدین آغاز کرده بود می‌رفت که مرکتی را به لحاظ ایدئولوژیک و فکری (یشه دهد که با این ضربه عمیقاً در هم یافت!)

۱- کتاب التقاط و مکتبهای التقاطی (مجموعه سفرنامهای یکی از اعضاء سازمان مجاهدین صفحه ۱۳۲)

ال تقاطعی و التقطاطی ها

حالب اینکه همین گوینده در جای دیگر نیز اعتراض می کند :

بعد از اینکه ضربه اپو-تونیستهای چپ نما ، و ادامه کودتاشان شکل گرفت ، زمینه گسترش چنین طرز تلقی از ایدئولوژی سازمان مجاهدین گسترش و عمومیت پیدا کرد و تقریباً همه گیر شد (منظور نسبت التقطاطی بودن است)

سپس اضافه میکند (مرده می پرسند) سازمان مجاهدین چرا از درونش ما (کسیست بیرون آمده) در اولین بروز پاسخ این بود که هتماً ایدئولوژی اش قاطع داشته ؛ مفروط بوده ، این مفروط را مدتی به زور نگاه داشتند حالا فرضت پیدا کرده (ظاهر شده) و این تحلیل به سادگی گسترش پیدا نمود ، و دامان خیلی ها را گرفت که خیلی از آنها افراد بسیار صادق حتی بعضی از نزدیکترین افراد به سازمان بودند «(۱)

به عقیده ما آنچه این گوینده در آغاز گفته است واقعیتی است زنده و روشن و تحلیلی است که پاسخی برای آن وجود ندارد.

چگونه ممکن است در میان پیروان یک برنامه انشعاب مکتبی به وجود آید و اکثریت سران در این انشعاب به راهی بروند که ابداً هسته بندی آن در اصل مکتب نبوده باشد ؟ این باور کردنب نیست.

فرض کنید اگر میان مسلمانان انشعابی حاصل شد گروهی به یک راه و گروه دیگر به راه دیگری رفتند، مطمئناً هر یک از این گروهها قسمتی از تعلیمات اسلام را با خود فواهند داشت ، آیا ممکن است نتیجه انشعاب

سازمان و اقتصاد مارکسیستی

در اسلام گزینش آئین مذهبی باشد که هیچ رابطه از هیچ نظر با اسلام نداشته باشد؟!

متماً هر یک از این دو گروه انسحابی بیشتر تکیه روی مسائلی می کند که بهتر نظر او را جلب کرده، یا به نفع اوست، و امیانآ آنرا با مسائل دیگری می آمیزد و راه فود را از دیگران جدا می سازد.

به هر حال این یک تملیل نادرست به نظر نمیرسد که برخاستن مارکسیسم از متن ایدئولوژی سازمان، دلیل بر التقاوی بودن آنها باشد.

و اما اینکه گروه انسحابی بعداً تمث نامهای دیگر فعالیتهای مارکسیستی فود را دنبال کردند و به جائی نرسیدند، و اقلیت باقیمانده تجدید سازمان یافت و گسترش قابل ملاحظه ای پیدا کرد، دلیلش همان دلیل عدم موقیت سایر گروههای پپ گرا بعد از انقلاب است، زیرا ملت ما در انقلاب فود یکپا(چه) زیر لوای مذهب رفت، و طبعاً در هنین انقلابی بویژه بعد از پیروزی؛ جائی برای ضد مذهبی ها و مارکسیستها نمیتوانست وجود داشته باشد، حتی احزاب مارکسیست ریشه دار و قدیمی هم نقش محدود و سابق فویش را از دست دادند تا چه رسد به گروههای نوبا!

به هر تقدیر ما نمیتوانیم تملیلی را که مرده از گودتای ایدئولوژیکی سال ۱۴۵ در رابطه با التقاوی بودن سازمان کردند و ضربه شدیدی که از این هگذر بر سازمان وارد شد امر ساده ای بگیریم و به آسانی از آن بگذریم آنگونه که این (وزها) بر فلافل گذشته، میگذرند، و اپورتونیست بودن یا نبودن گروه انسحابی نیز تفاوتی در این تملیل ایجاد نمیکند، چه اینکه

التقطی و التقطی ها

یک گروه اپو رتونیست نیز باید به ریشه هائی بپسند که در مکتب و مود دارد. (دقت گنید)

* * *

۵- شعرا و آدمهای التقاطی،

و همگونی تعبیرات

شعارها و آرمها و تعبیرها با اینکه در نظر بعضاً پیز مهمنی نیست بدون شک اهمیت ویژه‌ای دارد و گویای بسیاری از مقایق عمیق و درون گروهی است.

جمله «بنام خدا و بنام فلق قهرمان» که بصورت شعاری برای سازمان مجاهدین در آمده و آنرا جای «بنام خدا» یا «بسم الله الرحمن الرحيم» قرار داده اند الگوی زنده‌ای برای شناخت ماهیت التقاطی آنهاست.

در اینجا مقتصر توضیحی را ضروری میدانم :

تومید ، تومیدی که مجاهدین همه جا روی آن تکیه دارند چنانکه میدانیم ، شعبی دارد
۱- تومید ذات ۲- تومید صفات ۳- تومید افعال ۴- تومید عبادت.

تومید ذات و صفات اشاده به یگانگی ذات آفریدگار و وحدت صفات او با ذات اوست ، نه همچون انسانها و سایر موجودات که هم

شماره‌ها و آرمانهای التقاطی و همگونی تعبیرات

تمزیه صفاتشان از ذات امکان پذیر است، و هم تمزیه خود صفات از یکدیگر.

اما تومید افعال اشارة به این است که از نظر یک محمد (استین) هر مرکتی در این جهان از سوی خدا است، بنابراین همه افعال و کارها و مرکات یک سرپیشمه ثابت دارد که ذات خداست و باقی هر چه دارند از اوست و در حال دگرگونی و تغییر، و این مهم است، که این تومید افعالی با اختیار و آزادی اراده ما نیز منافع ندارد، چرا که اگر ما دارای اختیار و آزادی اراده، و به دنبال آن مسئولیت و وظیفه هستیم، باز اوست که این آزادی و مسئولیت را به ما بخشیده، و او است که ما را در انتخاب راه آزاد گذاشته است، تا مقدمات تکامل ما فراهم گردد.

به تعبیر دیگر تومید افعالی به ما می گوید: استقلال در جهان مخصوص اوست و ما همه وابسته اوئیم.

و اما تومید عبادت توضیح می دهد که جزا و شایسته پرستش و عبودیت نیست چرا که وجود بی پایان و نامحدود و ازلی و ابدی و سرپیشمه همه نیکیها و هدف همه تکاملها است.

تسليمه و خضوع مطلق و پرستش غیر او- هر چه باشد و هر که باشد- شرک و بت پرستی است و با (و) تومید ابداً سازگار نیست، با اینحال چگونه یک مسلمان محمد (اضمی میشود غیر او را در کنار او بگذارند، و خلق قهرمان را شریک «الله» قرار دهد. خلق قهرمان کجا، و الله کجا، و قرار دادن این دو در کنار هم آنچنان نازیبا و شرک آلود است که به

التقاطی و التقاطی ها

هنگامیکه میفواهم سفن از نور به میان آوره بگویم :

**بنام خورشید و آفتاب مهانتاب ، و بنام ذره شبنمی که بر برگ کوچکی نشسته و در برابر تابش آفتاب
تلالوئی به خود گرفته است !**

هتی در مقایسه ، «فلق قهرمان» در برابر «الله» ، از آن تلالو غیر مستقل شبنم در برابر تابش آفتاب
نیز کوچکتر است هر چند این فلق نسبت به خود و سایر انسانها نیرومند و فوق العاده قوی باشد اما او
کجا و قدرت الله کجا.

به تعبیر دیگر کلمه «به» در به نام به منظور استبداد و کمک گیری است اما کمک فواهی از «فلق»
را در کنار کمک فواهی از «فالق» گذاردن هیچگاه با روح توهیمید افعالی سازکار نیست و در هیچیک از
کلمات پیشوايان اسلام چنین تقارنی دیده نشده.

گویا گردانندگان سازمان فواسته اند هم فدا را راضی کنند و جنبه اسلامی خود را ثابت نمایند و هم
آوانسی به فلق داده باشند ؛ تا با این شعار فریبند آنها را گرد خود جمع کنند ؛ و از این دو معجمونی
بعنوان «فدا و فلق قهرمان» در آمده البته فلق قهرمان نیز اینقدر آگاهی دارد که این هر فها توی کتش
زرود !

این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که گلمه «فلق» همه جا شعار مارکسیستهاست از فلق شوروی
گرفته ، تا فلق چین ؛ و از فلقهای کوبا و آلبانی ؛ تا فلق جناح نور محمد ترکی و ببرگ کارمل ، و فدائی
فلق خودمان !

همان فلق که در آیات قرآن نه فقط انسانها که میوانات و سنگ

شمارها و آرمانهای التقاطی و همگونی تعبیرات

و چوب (ا) هم شامل می‌گردد، و بجای ان در قرآن «ناس» (مردم) و عباد (بندگان) و انسان و بنی آدم به کار می‌گذرد.

وقتی فلق (ا) از آنها گرفته‌یم و فدا (ا) از اینها و بهم آمیختیم به آن می‌گویند «التقاط»!

مسئله برچسب «ارتجاع» همان «مدالی»! که مارکسیستها برای مخالفان خود انتخاب کرده اند درست همان است که مجاهدین برای مذهبی‌هایی که آنها را التقاطی و منحرف می‌دانند بکار می‌برند. و همه جا اصلیترین نیروهای انقلابی مذهبی و (وهانی (ا) با این چهار تکفیر! می‌گویند، و با مارکسیستها در این رابطه کاملاً هماهنگند!

و هنگامی که امام در پیام نوروزیش گفت برچسب زدن ارجاع به (وهانیت) دنباله برچسب (ضدافانی) و محمد (ضدافانی) است، آقایان آزارا بر داشتند و ترجمه آن «واپس گرا» را به جای آن نهادند!

تعبیرهای دگماتیست و قشری و نظیر آن از نظر کاربرد و محل استعمال این کلمات در نوشته‌های مجاهدین همگون با (فقای مارکسیست) است!

۶- موضع گیریهای سیاسی

و عملکردهای التقاطی

این بحثی است که اطلاعات ما در آن (تقریباً) همان اطلاعات فوانندگان عزیز است و ما پیز زیادی نداریم که بر معلومات آنها بیفزائیم چرا که هر دو در دورانی که بعد از انقلاب پشت سر گذارده ایم از نزدیک شاهد عملکردشان و موضع گیریهای آنها در برابر توده های انقلابی مات ما؛ در برابر روند انقلاب، در برابر رهبر انقلاب بوده ایم؛ و در بسیاری از موارد نقاط انحراف یا لااقل نقاط ابهام انگیز بپشم می فروند.

ولی بهر تقدیر یادآوری چند نکته را ضروری میدانیم:

الف : سازمان از لحاظ سیاسی هیچگاه وارد میدان مبارزه با مارکسیستها نمی شود و اگر موضع گیری مشابهی نداشته باشد مبارزه ای هم نخواهد داشت، حالی که انسان را به فکر نقطه نظرهای مشترک می اندازد.

در کتاب «ال تقاط و ایدئولوژیهای التقاطی» (از سازمان مجاهدین) چنین می خوانیم :

«آیا ، اینکه سازمان مجاهدین جنگ با مارکسیسم را تصویب نمی کند و فودش وارد میدان نبرد با مارکسیستها نمی شود دلیل التقاطی

موضع گیریهای سیاسی و عملکردهای التقاطی

بودنش است؟!

سپس به دفاع پرداخته و می گوید :

مسئله تضاد با یک مکتب مسئله ای است و وارد جنگ شدن یک مسئله دیگر ، شما الان فوب می توانید بفهمید این دو چقدر با هم فرق دارند؟ یعنی بکار اندافتمن شیوه ای که در حل تضاد با یک دشمن و در او مطرح است در ابظه با یک مکتب (قیب ۱

«آیا اینکه سازمان مجاهدین این جنگ را تجویز نکرده دلیل بر التقاطی بودن تر اوسست؟! (۱)

و به این ترتیب مشاهده می کنید که «مارکسیسم» را یک مکتب (قیب معرفی میکنند ، و نه یک مکتب و در او ، در حالی که هم آنها و هم ما میدانیم پایه مارکسیسم ، ماتریالیسم است که و در اوی توهمید و مکتب پیامبران ایستاده ، این از نظر ایدئولوژی ، از نظر طرز کار ، بسیاری از این «امزاب رقیب» وابسته به شوروی یا سایر کشورهای کمونیستی هستند و عملکرد این کشورها را در افغانستان و نقاط دیگر بفوبی می بینیم.

چه تفاوتی میان شیوه مبارزه مغرب و مشترک امریکای مهانهوار در ویتنام با شیوه اشغال شوروی در افغانستان وجد دارد؟

شب و روز (وستاها) و شهرهای افغانستان زیر (گبار) گلوله های (وسها) و فمپاره و بمبارانهای هوائی آنها قرار دارد و به روایتی متوجه از یک میلیون از این ملت قهرمان زیر این بمبارانها و (گبارها) شهید شده اند،

۱- التقاط و مکتبهای التقاطی صفحه ۸ و ۹

التقاطی و التقاطی ها

و بخش عظیمی از این ویران و بخش عظیمی از این ملت آواره کشورهای همسایه شده اند.

تا زه هنگامی که به آنها اعتراض می شود ، میگویند : چه کنیم ؟ دوات افغانستان از ما استمداد گردد ! و ما در برابر یک مشت شورشی به مبارزه بر خواسته ایم ! آیا حتی کودکان را هم میتوان امروز با اینگونه هرفها فریب داد ؟

همه میدانند این ملت افغانستان هستند که تصمیم گرفته اند دولت دست نشانده اجنبی را که با کودتای نظامی و یک مشت جنایت و زد و بند با بیگانه (وی کار آمده از کشور خود برانند ، یا یک مشت شورشی می فواهند مزاحم دولت قانونی و مردمی شوند ؟

بدون شک در منطق «شوری مارکسیست» آنکس که تسليمه بی اراده در برابر آنها است دولت قانونی است ، و آن کس که می فواهد مستقل زندگی کند و زیر پرچم بیگانه ای نباشد شورشگر !

وقامت را تماشا کنید ، بعضی از احزاب چپ کشور ما نه تنها انتقادی از (وش شوروی در افغانستان) نگردد بلکه به توجیه گری و دفاع برخاسته اند !

حال اگر کسی بگوید امثال اینها دشمنان (و) نیستند ؛ و تنها یک (قیب محسوب می شوند که) نباید با آنها وارد میدان مبارزه شد ، در برابر او چگونه فکر می کنید .

آیا این دلیل بر وجهه های مشترک میان آنها و در نهایت التقااطی بودن نیست؟

موضع گیریهای سیاسی و عملکردگاهی التقااطی

ب- می دانیم احزاب چپ نه تنها در ایران که در سایر کشورها نیز، برای به قدرت رسیدن و مرید جمع آوری کردن، سعی دارند به تضادهای قومی دامن بزنند، و در کشور خود ما به اصطلاح به دفاع از مقوم از دست رفته فلق کرد و ترکمن و بلوج و فلق عرب بپایه‌زند!، که از یک سو مکومت مرکزی (ا تضیییف کنند، و از سوی دیگر افرادی از این اقوام، به گمان اینکه «با خبر باش طبیعت سر بالینت آمد» به جمع آنها بپیوندند.

این برنامه احزاب چپ در همه جا یکنواخت است؛ دفاع از مقوم از دست رفته فلقها! در مالیکه این گونه دفاعها باید در برابر (زیمهای خود کامه و ستمگری چون (زیم شاهنشاهی باشد؛ نه در برابر یک (زیم انقلابی که به شهادت قانون اساسی و عملکردش هیچ تفاوتی در میان اقوام نمیگذارد، و اصلاً قومیت برای او مطرح نیست.

به علاوه در اینجا یک نکته جالب وجود دارد که لابد در جراید فواندید که افیراً در شوروی مبارزه وسیعی بر ضد ملی گرائی (فلق گرائی!) در برابر اقوامی که در (وسیه زندگی دارند و افیراً فیلیشان یاد هندوستان گرده و به فکر امیا قومیت خود افتاده اند آغاز شده است!

و به این ترتیب می بینیم برنامه ها و روشهای تا بیرون مرزها یک شکل دارد ، و همینکه به درون مرزها کشیده شد شکل دیگر ، این تغییر شکل و انحراف ۱۸۰ درجه ، دلیلی هز این ندارد که تشدید تضادها در بیرون مرز کمک به تضعیف دولتهای مرکزی و پیشرفت احزاب چپ می کند

ال تقاطع و التقطاع ها

ولی در درون مرزها به تضعیف خودشان !، چراگی که به خانه رواست به مسجد حرام است !

این است راه و رسم احزاب چپ (و در برخورد با تضادها «بیرون مرزی» و «درون مرزی»).

و می بینیم که سازمان مجاهدین غالباً مرکت مشابهی در این زمینه دارد ، آنپنان که گاهی انسان فکر می کند آنها و گروه ما(گسیستی مانند «فدائیان خلق» شاخه های مختلف یک ساز مانند !

در جلد نهم «تبیین جهان» میفروانیم :

«پطور میتوانیم بگوئیم معنای نفی امپریالیسم را میفهمیم ولی مسائل درون خلقی (ا ، مسئله ای شبیه کردستان را ، بخواهیم با اسلامه حل بگنیم ؟ آیا این مسئله اساساً حل نظامی دارد؟) (۱)

و از سوی دیگر نمیدانیم این جهان وطنی ها چرا آنقدر به مسائل فلکها دامن میزنند ، مسائلی که مربوط به گذشته تاریخ است نه دنیای امروز که به اصل «بشریت» باید بیندیشیم ، نه به این شاخ و برگها. مسائلی که در توحید اسلامی جائی برای آن نیست. چرا که فلکها و نژادها و زبانها همه در اقیانوس و مدت غرقند و همه با یک چشم دیده می شوند که :

لا ففر لعربي على عجمى و لا لعجمى على عربي و لا لاسود على اييصن و لا لا ييصن على اسودالا بالتقوى.

خلاصه آنقدر به اين مسائل دامن ميزنند که يك وقت مى بینيم (هبر

۱- تبیین مجهان جلد نهم ص ۲

موضع گیریهای سیاسی و عملکردھای التقاطی

سازمان ، بعنوان ریاست جمهوری کاندیدای کردستان میشود و فلان و فلان پای کاندیداتوری او را امضاه می کنند ، و هتی گروههای پپ گرا ، یا سمتپاتھای آنها تیز در این امضاهای شریکند.

اگر راستی شما به توهید ناب ! می اندیشید ، زنده کردن مقاھیمی که ویژه فرهنگ نظام ملوك الطوایفی بوده په معنی دارد ؟، آیا این گامی به سوی وحدت است که ما ناسیونالیسم خلقها و اقواف را زنده کنیم و هر کدام برای خود مدعی یکنوع خود مختاری باشند ؟ نمیگوئیم خود مختاری تمزیه است ، ولی با مطالعات فراوان که در طرحهای ارائه شده کردستان داشته ام به جرأت می گوییم که اگر امروز تمزیه نباشد فردا گامی به سوی تمزیه است په بخواهند په نخواهند.

فرض کنید فردا هم منجر به تمزیه نشود اما بدون شک گامی است به عقب ، گامی است بر ضد توهیدی که شما همه جا روی آن تکیه میکنید.

و اگر سفن از محرومیت شدید کردستان و مانند آن باشد و لزوم احیای حقوق از دست رفته شان ، و ظلم مضافعی که بر آنها رفته کاملاً منطقی است ؛ و سر سفتانه از آن دفاع می کنیم آنها در دوران

طاغوت فشار شدیدتری تمدن کردند و اگر دست دشمنان مشترک از این مناطق قطع شود و نا امنی ها پایان باید به میران گذشته پرداخت.

ولی این مسئله ای است، و دامن زدن به مسائل قومی و فلکی ، و تجزیه گروها بر اساس نژاد و زبان ، و مانند آن ، مسئله دیگر و شما پرچمدار دومی هستید نه اولی ، همانگونه که «فقای مارکسیست» نیز چنین اند.

ال تقاطعی و التقطاعی ها

شما سفن از مهرومیت گردستان و بلوچستان و گنبد بگوئید ، نه از فلق ترکمن و بلوج و گرد که مفهومش برانگیختن محس ناسیونالیسم اقواه و تیره کردن مناسبات و جدا ساختن و مدت جامعه است ، و شما خوب می دانید چقدر میان این دو فرق است.

موضحنگیریهای سازمان در برابر مجلس فبرگان ، قانون اساسی ، مسئله ریاست جمهوری ، مسائل مریوط به دانشگاه ، همه جا شباهت به موضع گیری گروههای چپ گرا ، و یا چپ نما داشته و دارد. ای این همه تشابه تصادفی است ؟ مسلمان نه ، پس چه ریشه های مشترکی شما و آنها را به هم مریوط میسازد ؟ آیا اینها شواهد زنده ای بر التقطاعی بودن نیست ؟

راستی شما گفتید «مسائل درون فلقی را نمی توان با اسلامه مل کرد»، اگر چنین است پس چرا شما ، همانند گروههای چپ (و فدائیان فلق اصرار بر جمیع و حفظ اسلامه دارید ؟

سلام برای گوبیدن امپریالیسن یا برای گوبیدن (ازیم حاکم (نظم جمهوری اسلامی) یا بدست گرفتن قدرت و حکومت بر مردم ؟

برای رسیدن به قدرت در یک نظام آزاد ، رأی بیشتر لازم است ، نه گلوله و ۰-۳ بیشتر ، و گوبیدن نظام حاکم ، که بهره‌حال اکثریت قاطع مردم به آن رأی داده و آنرا پسندیده اند آیا مفهومی جز دیکتاتوری دارد ؟

بهز صورت «تکیه بر اسلام» در برابر یک حکومت اسلامی مورد قبول اکثریت مردم مسلمان ، با هیچ منطقی قابل توجیه نیست.

موقعیت گیریهای سیاسی و عملکردگاه‌های التقاطی

و اینگه گاهی می گویند جمیع سلام ، برای جلوگیری از مرکتهای ارتقای در برابر انقلاب ؛ یا گوبیدن امپریالیسم-یعنی دشمن اصلی-میباشد ، مفهومش چیزی جز این نیست که ما گروهی هستیم که خود را «قیم» یا «رهبر» مردم میدانیم و مراقب این هستیم که کمرویهای آنها را اصلاح کنیم ، و الا باید از طریق خود ارگانهای حکومت استفاده کرد.

سازمانهای چریکی باید زیر نظر حکومت منتخب مردم در آید ، و نبازده با ارتقای و امپریالیسم نیز از همین طریق بایئن صورت گیرد.

آری این سفن در برابر حکومتهای خود کامه و غیر مردمی کاملاً منطقی است که هر گروهی حق دارد با پنان حکومتی بمنگد و مبارزه کند ، چرا که حکومتی است نامشروع و تممیلی.

* * *

موضع‌گیری خاص سازمان در برابر موجودیت ارتش کاملاً شباهت با گروههای چپ گرا داشته است.

میدانیم پس از پیروزی انقلاب یکی از نفیستان شعاعهای کوبنده که از نامیه بعضی از گروههای مشهور و معروف کمونیست به گوش همه رسید مسئله «لزوم انحلال ارتش» بود! همان ارتشی که بخش مهمش به ملت پیوسته بود، و سرانش را اسیر کرده یا کشته، و درهای سربازخانه‌ها و مراکز اسلامه را به روی مردم گشوده و مخصوصاً نیروی هوائیش در تسریع پیروزی انقلاب نقش مهمی داشت!

همان ارتشی که علاوه بر اینکه میلیاردها پول ملت صرف آن شده

التقاطی و التقاطی ها

بود، و از آن مهمتر نیروی پر ازش جوانانش صرف مهارت‌های فنی و تخصصی آن گشته بود، و از همه گذشته وجود آن نقش بسیار مؤثری در آرامش مملکت و جلوگیری از تمریکات ضد انقلاب میتوانست داشته باشد میگفتند چنین ارتشی به جرم حق شناسی‌ها یش و به گناه کارائی‌ها یش میباشد منهل شود، تا گروههای مسلح سیاسی با چند هزار قبضه اسلحه بتوانند به آسانی بر سراسر کشور حکومت کنند، و اگر هم نتوانند مداخله وزنه سنگینی برای به کرسی نشاندن فواید های خود در دست داشته باشند!

و این مساب کاملا درست بود چرا که با وجود یک ارتش نیرومند با آنهمه ساز و برگ نظامی و تمهیزات فوق العاده سنگین و مدرن ، چند هزار قبضه تفنگ اصلًا قابل اعتنا نبود ، ولی با انها ل ارتش نیروئی بود در فور ملاحظه.

به هر حال : سازمان مجاهدین به زودی به این شعار پیوست.-یا از آغاز پیوسته بود-و با صراحت (وی) انها ل ارتش تکیه کرد.

(هبر معروف آنها کمتر از یک ماه بعد از انقلاب چنین گفت :

«نظام ارتش مزدور ، و پس مانده شاه ! اساساً و بنیاداً ! منمل و به طور کلی تجدید سازمان شود .
هیچگونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل ! و جان بر کف که از قدیم میگنگیده اند
بوجوبد نیاید ...

انها ل و تجدید سازمان ارتش بایستی شروع شود و الا صمبت

موقع گیریهای سیاسی و عملکردگران تقاطع

از انقلاب نگنید ، بخصوص صمبت از انقلاب اسلامی نگنید» (۱)

دو روز بعد دیگری از (هبرانشان گفت :

«از نظر ما ارتش کاملا بایستی منمل شود و یک ارتش مردمی از کلیه نیروها به وجود آید.» (۲)

حتی این شعار انحصار - هر چند عملی نشد - در آغاز تزلزلی در افکار ارتشیان افکند ، و به عکس گروههای که به فکر تمزیه ، یا شبیه تمزیه ، یا توطئه بودند کاملاً فوشاً شدند.

بهمین دلیل (هبر انقلاب که از این توطئه آگاه شده بود کمی بعد با صراحت تمام به تقویت (و میه ارتش و لزویه بقای آن پرداخت و گفت :

«ارتشیان برادران عزیز و برومند ما هستند ، شما حافظاً ملت و مملکت میباشید ، هر کسی با شما مخالفت کند با ملت مخالفت کرده ؛ ارتش ما امروز طاغوتی نیست ارتش محمدی است»^(۳)

چند روز بعد صریحتر و ممکنتر فرمود :

«ارتش اسلامی را نگذارید تضیییف کنند ، ژاندارمی اسلامی را نگذارید تضیییف کنند ؛ و کلانتریها و شهربانی را ، اینها همه در خدمت اسلام هستند.

و این شیاطین میفواهند که اینها را تضیییف کنند.

۱- کیهان ۱ شنبه ۶ اسفند ۱۳۵۷

۲- کیهان ۳ شنبه ۸ اسفند ۱۳۵۷

۳- اطلاعات ۲۷ ر ۱۰۸

التحقاطی و التقطاطی ها

من به شما ملت ایران افطار میکنم که فطر در کار است باید از آن جلوگیری کرد.

این شیاطین که هر روز قائله درست میگنند ؛ شما باید آنها را ففه گنید».^(۴)

حتی مجاهد بزرگ مرده مرموم آیه الله طالقانی که این گروه همیشه ده از آن (پدر) میزنند؛ سکوت را در این زمینه جایز نشمرد و در همان ماه اول بعد از انقلاب با صراحت فرمود:

«اینقدر شعار تلاشی ارتش ندهید، فدا میداند این شعار به مصلحت نیست، ارتش باید باشد، ارتش ملی، ارتش تصفیه شده، ملیونها فرج این ارتش شده، فرج این وسائل شده، آیا باید این را توی دریا بریزیم؟

بالاخره باید متخصصینی باشند که بشناسند. نظام ارتش بد بوده نه ارتش؛ مگر ما فراموش کرده ایم که نظام هوائی په فونها دادند، په حماسه ها، سربازانی که به منزل من می آمدند، افسرانی که می آند په گریه ها، په ناله ها اینها برادران من هستند، اینها فرزندان من هستند»^(۲)

و هواحت بعدی نشان داد که وجه ارتش چقدر ضرورت داشت و ما اگر ارتشی نمی داشتیم فدا میداند گشومان چند پاره شده بود، و

۱- اطلاعات ۱/۲/۵۸

۲- اطلاعات ۱۵/۱۲/۵۷

موضع گیریهای سیاسی و عملکردگرانی التقاط

مزدوران بعث عراق و باقیمانده های عناصر طاغوتی په بر سر ملت ما می آورند.

من امیدوارم مسئولان در مسئله پاکسازی خیلی با دقت عمل کنند؛ چرا که پاکسازی بی روحی یا کوتاه بینانه میتواند همان هدفی را که طرفداران انحصار ارتش داشتند عملی سازد، و بر روحیه ممروط ارتش که نیاز به مرهم دارد، زفمهای تازه ای وارد کند، و در آینده نتواند کارائی فود را در برابر توطئه های فارجی نشان دهد و رسالت فود را ایفا نماید.

* * *

مسئله آرمها:

آره فود بیانگر بسیاری از مسائل است: کمی در آره سازمان دقت کنید آیا (وح التقطی) بودن در آن آشکار نیست؟

از یک سو «داس» آره مخصوص کمونیستها و در زیر آن به چکش، «سندان» دیده میشود. و از سوی دیگر کلمه «مجاهد» که یک واژه اسلامی است تقریباً به صورت دو چکش (وی این سندان خواهید! و آیه شریفه قرآن «فضل الله للمجاهدين على القاعدین اجرًا عظیماً» بر فراز دایره آن جلوه گر است، و دستی که از کلمه مجاهد برخاسته و تفنگی (ا همراه با سرنیزه در مشتهای فود میفشارد، و مجموعه در وسط نقشه ایران قرار گرفته است.

و در پیشانی این مجموعه ستاره پنج پر دیده میشود که شباهت زیادی به ستاره سرخ شوروی دارد و پرچم بسیاری از کشورهای جهان بخصوص تعداد قابل ملاحظه ای از کشورهای کمونیستی را زینت میبخشد مانند:

التحفاطی و التقطی ها

پین کمونیست، شوروی؛ مخولستان، ویتنام شمالی، کوبا، کره شمالی، یوگسلاوی، و آلبانی.

اگنون قضاوت با شمامست که آیا این آوه دلیل بر التقاطی بودن مکتبی که آوه بیانگر آن است
میباشد یا نه ؟

*

*

*

موضع ما در برابر اینگونه گروهها

آفرین سؤالی که در این بحث باقی مانده این است که در برابر این گروهها و گروهکها موضع ما باید چگونه باشد :

بحث آزاد ؟ مناظره ؟ بمثهای منطقی دوستانه ؟ یا گلاویز شدن و در افتادن و کوبیدن ؟ کدام یک

بدون شک تربیت اسلامی ما ، به ما میگوید :

ادع الی سبیل ریگ بالمکمه و الموعظه الحسنة و جاد لهم بالتی هی احسن :

«ای پیامبر برای دعوت به سوی پروردگاری از مکمت و منطق ، و اندرز نیکو ، و بحث و مجادله به بهترین صورتها استفاده کن» (۱)

بویژه اینکه بسیاری از جوانان مذهبی و انقلابی و پرجوش و تمصیل کرده به جهاتی که در گذشته گفتیم و تکرار آن ضروری نمیدانیم ، مجب به این گروهها و گروهکها شده اند ، هر گونه فشونت و شدت عمل در برابر آنها نه تنها عاقلانه و منطقی و موافق موازین اسلامی و قانون

موقعیت ما در برابر این گونه گروهها

اساسی که بر اساس این ضوابط اسلامی تنظیم شده، نیست بلکه سبب پافشاری و تعصب بیشتر و گرایش به خشونت و شدت عمل و رمیدن خواهد شد.

اصولاً ما باید این واقعیت را فراموش نکنیم که برای ریشه کن کردن یک فکر نادرست قبل از هر چیز باید بینیم این فکر از کدام طریق وارد مخز کسی شده است؟

مسلمان اگر استدلالهای نادرست ظاهراً منطقی سبب پیدایش چنین گرایشی شده باید از همان استدلال منطقی (منتها استدلال صحیح) استفاده کنیم.

و اگر نابسامانیهای اجتماعی و اقتصادی و ضعف فرهنگی چنان گرایشی را ایجاد کرده باید برای رفع این نابسامانیها تلاش کنیم.

اگر خشونتهای گذشته این گونه تمایلات را سبب شده ما بهای خشونت محبت نشان دهیم.

خلاصه مسئله مهم پیدا کردن علل اصلی این گرایشها و هر کدام را از طریق خودش پاسخ گفتن است، و گرنه چماق برداشتن و بر سر این و آن کوبیدن نتیجه ای جز تعصب بیشتر نخواهد داشت.

البته نمیتوان انکار کرد که در برابر اکثریت قاطعی که دارای محسن نیت بوده اند ولی به دام این گروهها و گروهکها افتاده اند اقلیتی وجود دارند که با سوء نیت و طبق یک مأموریت کاملاً مساب شده این برنامه تغیری را دنبال میکنند.

مساب این اقلیت- در صورت ثبوت- از دیگران کاملاً جدا است،

التقاطی و التقاطی ها

آنها را از راه دیگری باید پاسخ گفت ولی هتی در مورد آنها نیز باید طبق ضوابط قانونی و موازین اسلامی رفتار کرد نه به صورت هرج و مرچ و فارج از مسیر قانون.

پرو دگرا ! ما را در راه راست و صراط مستقیم خود ثابت بدار ، و این توفیق را به ما مرحمت کن «فالین» را به این صراط مستقیمت دعوت کنیم ، و پیوند آنها را با ساخت مقدس مکم سازیم ، و «مخضوب علیهم» را به خاطر سوء نیت گرفتار خشم و غصب تو شده اند به جای خود بنشانیم.

پایان

۱۳۵۹/۱۲/۲۸